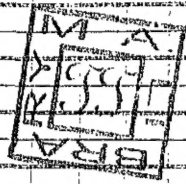


191500 m

al Present daily	...
" Absent	...
" Sick	...
" on Leave	...
" on Roll	...
age daily attendance for the	...
month	...

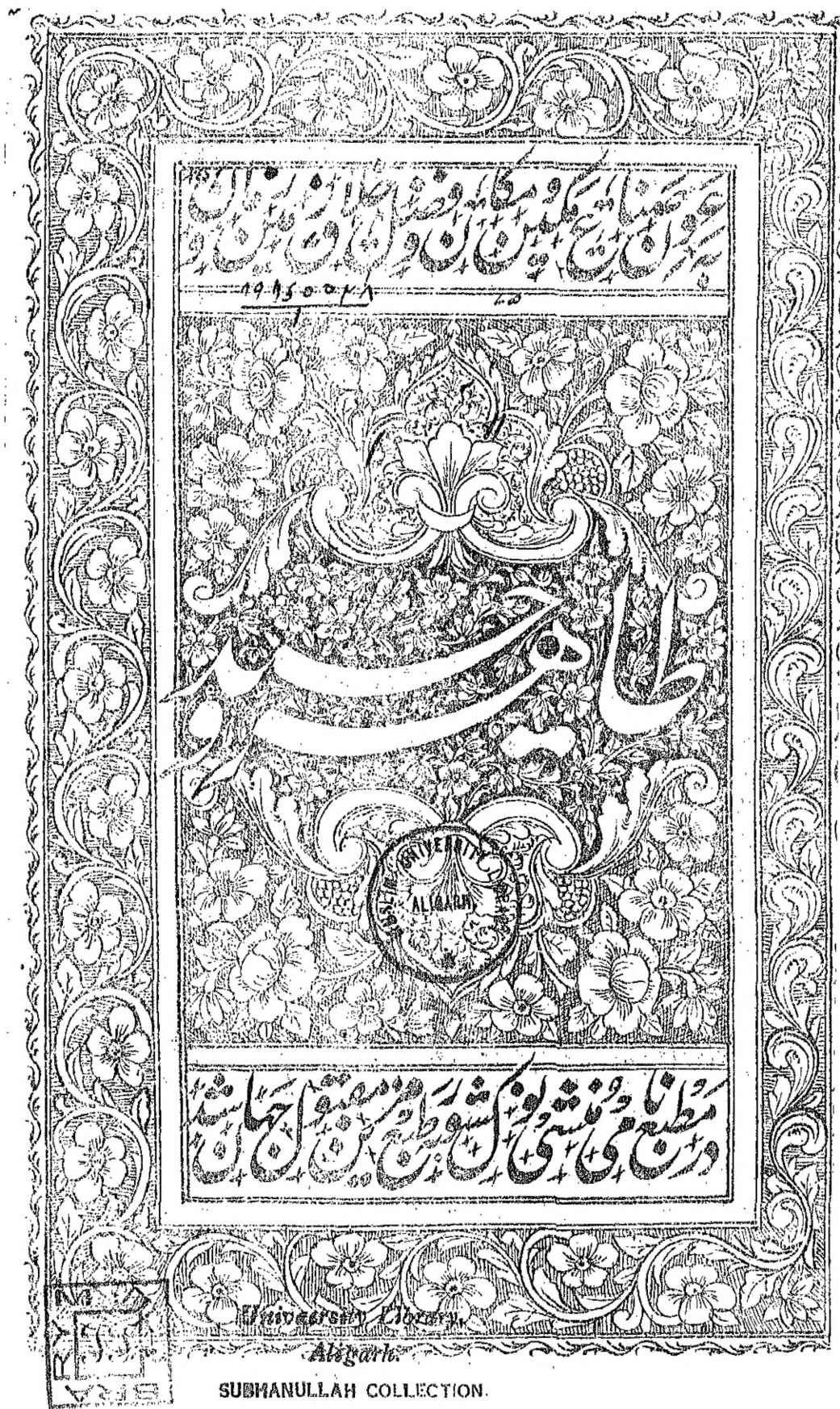
[illegible]

1. The first part of the document is a list of names and addresses, which appears to be a directory or a list of contacts. The names are written in a cursive script, and the addresses are listed below them.



9 15 - 9 15 -

Corrections if unavoidable should be made in red ink on Clean Master and initialed.



[illegible]

[illegible]

و مقرر الکتاب امیر المومنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب علیه السلام
و اصحابه اجمعین الیوم الدین بعد از طی طریق محبت جناب کبریا و تسلط بساط عدل
سیدانیا بر مراتب ضمیر قدسی تخمیر بادشاه و الایجاه اسلام نیا با تقابله منقطع میگردد اندک
و گشتن امکان و حدیقه کن مکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون کباب
رخا از شاخسار زندگانی با هم شکفته و شدت و رخا مانند بادام و مغز و آغوش
هم خفته بمقتضای حکم مخوم قضا و خواص حکمت مابینه خالق ارض و ممبر برگ ریز
هر خدائی فراتر از سلطان بهاری و گریه هر حسابی شادمان چین را سرای خنده سرشت
کباب آردی بهشت را فعل شتاب در آتش است که جابجیت اثمار کشاید و استدم
سیول بهاری از قطره زدن آبله در است که سرای خنده و ناله ناله انرا نیندازد
که مینایان در نور انفس و اتفاق که میستد در مراتب رضا تا شایسته حسن و قبح احکام قضا
مینایان از ناگواری مقدمات ذالقه صاف گفته را حرارت آموذ و ناهنجته بجلاوت تنی و نیرنگ
شکر الهی میباشند لیل الحمد و المنة که اگر چه از برگزیده وقوع قضیه جاگزاس سلطان
خلیفتش بایان جنبه مکان نخست تراکم غلام غنوم صبح تیش و وستان صاف تفت
را تیره گردانید اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر ساری
و والای تباری بر وسط الساد دولت جاوید دیده شوق روشن در یاض آرزو گشت
هر چند شاک نشیوه دوستی و ولا و مناسب شمیم صدق و صدا آن بود که بعد از
این قضیه نامرضیه و ارتقای آن اختر برج شمالی دژ و الای ترقی ذریعه کتاوی و ترمیم

[illegible][illegible]

[illegible]

شبهای و مجرناچار و پراگندگی ابرهاست تیرگی اند و زانچه هر عالم افزونی اختیار
ست شریک در باب فرستادن عساکر و تصرف ملک بیکدیگر زبان خامنه طهارت شریک
باسع اطلاع و آگهی رسیده چون شوق ملاقات فاضل الانوار و دیدن و دیدار فرخنده آناه
موفق انانیت است مناسب شمیم و داد و ملائم طریق دوستی و اتحاد چنان میناید که
در بزم افروز مجلس انس وستان ناشی صفت کینه جلد مجد الاثان خود نماید که بعد از
نشایابی کیفیت ملاقات سعادت نشان و سیرت نرات ملک بیکان ایران وقوع محاوره و مشاهد
بعون غایت خالق انس جان تمیناست خاطر و الا بطریق حسن محصل میوزد و در باب
آوردن بعضی اسباب از الکاحه فرموده که خاطر متعلق آوردن آنها باشد رقم اشرف باسم
ذوالفقار خان صادر شد که در آن باب آنچه لازم دانسته بود و انشاء الله تعالی بعد از تسامیر
اساس یکجائی خاطر جان بگوشت مختصر بکراخی نشده و باب آن واقعه رهنور سلطنت و جلالت
امور عظیمه منظر نگریست از خواهد بود و بهجت نمر خایم سباب سلطنت و نگار داری سر رشته روم
و آداب خدمت فلان بالقاب که یکی از طرز و زمان بزمی و جلال است تعیین شده متعجب
احراز این سعادت خواهد نمود و ضمیر نور مطیع ضیا گستر استیلاست وقوع حوادث که بزرگتر
خوش وقت خواهند بود آفتاب حصول آمال زافق اقبال مصنون را احتمال طالع و لامع ابو
جواب نامه خواند کار و روم که محبوب همیخیل آقا فرستاده شد که گهسته بهارستان
یکجائی و الیام و شانیه جامع روم حسن غلار و انجام منتخب مجموعه دوستی و الاثره شجره همیشه سباب
حقیقه صدق و معنا یعنی نامه ملاقات عنوان موت خدای علی حضرت آسمان صفت قضا و قدر

[illegible]

سید علی محمد
میرزا حسن خان
میرزا حسن خان
میرزا حسن خان
میرزا حسن خان
میرزا حسن خان
میرزا حسن خان
میرزا حسن خان

آن کج عقیق بدیث که از خدمت والا و از حرم خورشید سیاهی آسمان ساجد گشته
و پسند خاطر دوستی ذخائر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیه سیاهی
با قرب ارمه استخبار آن کرده شود لهذا مقرب حضرت بهیتم محمد نجاب بیک سیاه پول صحبت
استعلام این مطلب تم تعین یافت که مقید بر نیاتی احوال انتقال نشده با خف و چون
شأن غل و مانع نگردد و بام فرور قیام نماید و چون سر رشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح
تردیک و دور و در قبضه اختیار و اقتدار بدست بنین مشهور کار پردازان مصلح جمودست در اتمام
روان شدن مقرب حضرت فرور خبر حلت مسافر راه و در یوم انشور اعظمی الی هندستان
زین تنگنای پر شور و اختلاف و واهی^{مسطور} اولاد و بادشاه فرور و شیوع فتور در ممالک
یکران هند و سنان بساط جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشند
مقدرا آنچه عیار آن نمک وقوع رسد مقرب حضرت فرور را توقف فرمودیم و در این ایام
به شاید اخبار پیرایه صدق پوشیده و شایستگی بزم اعلام همه رسانیده عساکر نصرت توانا
یاری و مددکاری سلطان مرا در بخشش با بقابه که از مریدان و متفقدان و در ومان خلافت
شاهان است و بقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه امداد و اعانت این نیازمند
رگه به نیاز دار و تعیین یافتند روانه گردید و از رگه گذار اعانت شاهزاده بکر
ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطینان حاصل شد مقرب حضرت مذکور
و از حرم والا گشت همواره کوکب سعادت و انبالی از تاب عنایت ملک تعالی مستغنی و مستغنی^{مستغنی}

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

تسمیه بهارستان حدائق دوستی جاودانی شمع ایمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی
 خلف الصدق آبا می انش و امهات فرنگ فروغ بخش دیده بهشت اورنگ اعنی نامه سرود
 حتمیه و قنیه ابواب فیوضات الهی بر جبهه امانی و آمال باز از یار حوائی کا مجوی آتش
 بود فیض ورود از سرشته نهم کجستی راغب ششم و محفل کجائی را غالیه نسیم گردانید آنچه دریا
 قسینه ناگزیر باد شاه غفران نیاید خلد آرا مکاره زبان و خامه طلب نگارنده بود و موجب
 صمیمیتان سانس ششاس گردید از بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را بر کعبه وان غمگدازان
 نهادند و افروز موجودات و احاطه کرمات را حاکم عام ارتحال انتقال داده هرگاه نظر تحقیق و در
 تامل ملاحظه کرده شود این امور مکرر در درگاه حکمت مابین مصطفی سیم امور عین خبر و محض صفا
 و صلاح است چه تا گریان کلام بهشت نسیم بهار چاک نکند و روانه از یونج غمت بلیا نخی جانان
 در رخسار نرود و مگوفه را اکلین اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبزه از خاک برشته نسیم و دو آرد
 انقاس گرامی پدید است که در وجود نسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی
 و بی ثباتی و در خسته شده و متفرق میگردد و در خیال شیوه بیدار دوان و انشال اندوخت که درین
 وقوع هفتیم موزنل عذب نسیم و در رخسار بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود
 ساخته فرزان حضرت یزدان ابدل و جان آذغان نمانند و زبان بجهت سگامی و سپاسدار
 خباب کبریا کشاید اشعار که در باب مراعات مانی صداقت و یقین کمک و مدد کرده شده بود
 بعون غنایت الهی بنوعیکه هست و الا تسکفل آن گشته شاید مدعا عقرب کسوت و قیوع
 میپوشد و بل از و در الارقمیه موت عنوان جمعی از عسا که نصرت نشان بسر گردی و در جان حقیقت

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کتابخانه

از پیم

مستند و اسناد

ابو بکر بن محمد بن
ابو بکر بن محمد بن

دست کشیدنا
کے از طریق

کتابخانه آغاخانیه

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

مجلس

نفاذ مالک
نقشبند

[illegible]

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷

پیوسته ابواب خویش مدعیات را بفتح ایستاده اقسام غیر فام و واقفان را موزر است
 و پیغام مفتوح و کشته بگنوناات ضمیمه تحت تخمیر و مخزنات خاطر و سستی و خوار را بقیت
 ابلان و اعلام و در آوردن که است و گمان پایه سرگردون فطیر باج و اسعاف
 آن بنابر ترتیب نامید همواره لباس کامجوی تازه و حسیست نیکبانه بلند آوازه باد
 مسوده مکتوبیکه یوالمی و کن نوشته شد
 از بار اطنهار و واقفیت و محاسن و انوار اعصابان بجا نگلی مرقت اعنی نامه محبت غنا
 بنوشت انجام و گنوناات و محاسن و انوار اعصابان بجا نگلی مرقت اعنی نامه محبت غنا
 و مشید بهانی معاصرت و یکتا ولی لاحق است و چنینیکه موده کامیابی و کامرانی یوست
 سانی غایت سبحانی و رجاء و زیور شاد و مطلب و الی تمام بود و نشر و انجم مطالب نموده
 سلسله جنان و سستی قدیم و اهنزار بخش گلهام و لبنا شرای خاطر غایت سیم کردید چون
 از گلهامی حرف و نقوس انگشتان قاف و حقا و انجم است و است و تمام است و تمام شد
 و حجب ابنا و خاطر و طبع و الا آسمان ساگشت از اینجا که زمان حاجت و دوستمان بکامیار
 نقد و دوستی میباشند مناسب نمینی چنان نمید که در اوقاتیکه اعا و با و پیاییم غبار فتنه و فساد
 بدست و قاحت یر و از خسار و زیگان فعال زشت کشیده بود و نذر لال استمداد و آینه منسوب و نذر
 خلاف نشان گردنشان غبار که درت و بیرون و قایت و حمایت عساکر نصرت اثار پرده یوس
 آن ناخوش منظران که الیهیت گردند یکایک بسته را نذر و لغت و کیمیتی سلطان سلف که حقیقت
 تا سیرل ساس تبری شرف است و انتساب جویند که معاند را با لکلیه است حرارت کشیده بساط جبار تو ویر

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷

نام مقام ۱۴
دبیرتہ عہدہ
مستحق کا نام
واختیار علی خان
رابعہ و فاضلہ
مستحق کا نام
مستحق کا نام
مستحق کا نام

این راه دور و دراز و طی تلال و مباد و شیب و فراز مرکب جنود راسته و یونی
 عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج با تمام مرکب و موجب تاخیر و زحمت
 و تحقیر مطالب نگر و دوسر دار عساکر نصرت تا مرتباً بنیم فلان پایوس خست سرفرشته
 نصرت مثال پس پیش موکب مسعود و روانه میگردد در ایست نصرت آتایت نیز مطابق انقضای
 بر اثر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان اجل لادعان عساکر نصرت نشان عوف
 و آذر با بجان قرا باغ دایوان و گیلان و مازندران با تاسی لشکر استان و گروستان
 و فارس و کوه کیلویه و عربستان و شوشتر و در قول و فورق و بنا در کرمان و خراسان و
 سیستان و ساز ملک بیکان نزد سردار و در شاربجیت نموده از راه دارالقرار قندهارنگام
 نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر کسی جز اسبینه قوی نیل و برین حقن حلال در حد و کابل
 بعون غایت الهی حاضر خواهد بود و فوج آتینگلیان آتشبار شکار انداز که مهره تفنگشان را
 در رحم شیاطین اتحاد خاصیت نجوم ست بقدر بر تافتن ظروف و روح آب و انبلاک فلک و سایر
 از راه بندرسوت روانه خدمت گردیدند و بعون غایت الهی و اقبال مصنون از اختلال
 اسباب حصول مطالب آن طرازه تخت و نگین و منظر انظار غایت خالق آسان و زمین
 و ماده ابواب و دخول مدکار از اطراف و جوانب کشاده است و اگر اندک تاخیر در و وسایح محشر و برانند و
 چنانچه پیرایه کارش پوشیده از زره وری آن هم عین زیادتی تا کید و توفیق است و بعین زین که سینه
 و خور مسافرت اراهم توقف کرده شود و دیگر جسته نذر چون نیست که از کیفیت حال سعاد و اشتال و خلوت
 بعینه موکب بعد از حال حکمت افادت پناه موکب فوج یافته اطلاع حاصل نیست نسبت به اطلاع گاه که حکمتی سواد و انهم و خالق

این شایسته است که در این راه دور و دراز و طی تلال و مباد و شیب و فراز مرکب جنود راسته و یونی
 عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج با تمام مرکب و موجب تاخیر و زحمت
 و تحقیر مطالب نگر و دوسر دار عساکر نصرت تا مرتباً بنیم فلان پایوس خست سرفرشته
 نصرت مثال پس پیش موکب مسعود و روانه میگردد در ایست نصرت آتایت نیز مطابق انقضای
 بر اثر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان اجل لادعان عساکر نصرت نشان عوف
 و آذر با بجان قرا باغ دایوان و گیلان و مازندران با تاسی لشکر استان و گروستان
 و فارس و کوه کیلویه و عربستان و شوشتر و در قول و فورق و بنا در کرمان و خراسان و
 سیستان و ساز ملک بیکان نزد سردار و در شاربجیت نموده از راه دارالقرار قندهارنگام
 نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر کسی جز اسبینه قوی نیل و برین حقن حلال در حد و کابل
 بعون غایت الهی حاضر خواهد بود و فوج آتینگلیان آتشبار شکار انداز که مهره تفنگشان را
 در رحم شیاطین اتحاد خاصیت نجوم ست بقدر بر تافتن ظروف و روح آب و انبلاک فلک و سایر
 از راه بندرسوت روانه خدمت گردیدند و بعون غایت الهی و اقبال مصنون از اختلال
 اسباب حصول مطالب آن طرازه تخت و نگین و منظر انظار غایت خالق آسان و زمین
 و ماده ابواب و دخول مدکار از اطراف و جوانب کشاده است و اگر اندک تاخیر در و وسایح محشر و برانند و
 چنانچه پیرایه کارش پوشیده از زره وری آن هم عین زیادتی تا کید و توفیق است و بعین زین که سینه
 و خور مسافرت اراهم توقف کرده شود و دیگر جسته نذر چون نیست که از کیفیت حال سعاد و اشتال و خلوت
 بعینه موکب بعد از حال حکمت افادت پناه موکب فوج یافته اطلاع حاصل نیست نسبت به اطلاع گاه که حکمتی سواد و انهم و خالق

نام سال و زمان و مکان و نام صاحب و نام نویسنده
 خواجه نصیر الدین طوسی
 در شهر اصفهان
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۸۰۰

در مقام ابلاغ و اعلان و آرد و کشف دارند که بعد از و در سپاه کشورستان باک
 هندوستان با در و طهر قرن آن شاکسته تاج و گین غنی خواهد گردید یا بطریق انفرادی
 به فرجام انتقام خواهد کشید آنچه رای جهان آرزو و هر باب قرن صواب وید با ساز و خوب
 خاطر و الا علی سرح احوال جلوه ظهور خواهد نمود که بمن تا بعد بر آورده مامل شایه مد غایر
 حصول پوشش که یک مراد از افق حصول طلع و نجوم فروری بخشش گامرانی در خشان ساطع باد
 نامه که به باد شاه و الا جاها و رنگ نریب نوشته شده

جواهر و اهرنیش بیش از قیاس و لای شاکسته تاج و گین غنی خواهد گردید یا بطریق انفرادی
 از کشیدن آن قاصد و تاج و توان القفل آن فائز باشد تاج کبرای ملک الملکی که شرفش
 چرخ کبود از شهرستان عظمت جلال او کانی و تجربه بدیع الازهار وجود دار گشت شمع انصاف قدر
 شایسته و دیده فیه شانس روز افزیش و زینت بجزای سمیتهای قدش کشته و روشنی از دهان
 و انشتان چرخ است و در راه شرفش نهاده و مر گردان آید و از راه خانه خفته شایس
 اتحاد و تالیفی خلعتی است شایسته و روش و میگساران سیکده و غفار فروغ مهر سیر یاده و نیست
 مام در جوش زبان شیرین بخان شکرستان شکر طرا از خوان نویش انگشت شدت بکام
 کشیده و نگاه سرستان آگاهی باده نیست بد عار سیده نظم ساخته از لطف بی خاکیان به جا حید
 باغچه کن فکان و دیده امین باغ پر از رنگ بو نیک گل رعناست شب روزا و نه و در و در و در
 و صلات و صلات نامحدود بدید جناب سید کونین سرور تعلیق شهر یار خالقین اعنی شکر گلشن
 ایضا و توجیه صریح و کبر سید و مسعود و آفتاب جبارین آیتان آیت آب شکر چشمه سار لطف و

در مقام ابلاغ و اعلان و آرد و کشف دارند که بعد از و در سپاه کشورستان باک
 هندوستان با در و طهر قرن آن شاکسته تاج و گین غنی خواهد گردید یا بطریق انفرادی
 به فرجام انتقام خواهد کشید آنچه رای جهان آرزو و هر باب قرن صواب وید با ساز و خوب
 خاطر و الا علی سرح احوال جلوه ظهور خواهد نمود که بمن تا بعد بر آورده مامل شایه مد غایر
 حصول پوشش که یک مراد از افق حصول طلع و نجوم فروری بخشش گامرانی در خشان ساطع باد
 نامه که به باد شاه و الا جاها و رنگ نریب نوشته شده
 جواهر و اهرنیش بیش از قیاس و لای شاکسته تاج و گین غنی خواهد گردید یا بطریق انفرادی
 از کشیدن آن قاصد و تاج و توان القفل آن فائز باشد تاج کبرای ملک الملکی که شرفش
 چرخ کبود از شهرستان عظمت جلال او کانی و تجربه بدیع الازهار وجود دار گشت شمع انصاف قدر
 شایسته و دیده فیه شانس روز افزیش و زینت بجزای سمیتهای قدش کشته و روشنی از دهان
 و انشتان چرخ است و در راه شرفش نهاده و مر گردان آید و از راه خانه خفته شایس
 اتحاد و تالیفی خلعتی است شایسته و روش و میگساران سیکده و غفار فروغ مهر سیر یاده و نیست
 مام در جوش زبان شیرین بخان شکرستان شکر طرا از خوان نویش انگشت شدت بکام
 کشیده و نگاه سرستان آگاهی باده نیست بد عار سیده نظم ساخته از لطف بی خاکیان به جا حید
 باغچه کن فکان و دیده امین باغ پر از رنگ بو نیک گل رعناست شب روزا و نه و در و در و در
 و صلات و صلات نامحدود بدید جناب سید کونین سرور تعلیق شهر یار خالقین اعنی شکر گلشن
 ایضا و توجیه صریح و کبر سید و مسعود و آفتاب جبارین آیتان آیت آب شکر چشمه سار لطف و

در مقام ابلاغ و اعلان و آرد و کشف دارند که بعد از و در سپاه کشورستان باک
 هندوستان با در و طهر قرن آن شاکسته تاج و گین غنی خواهد گردید یا بطریق انفرادی
 به فرجام انتقام خواهد کشید آنچه رای جهان آرزو و هر باب قرن صواب وید با ساز و خوب
 خاطر و الا علی سرح احوال جلوه ظهور خواهد نمود که بمن تا بعد بر آورده مامل شایه مد غایر
 حصول پوشش که یک مراد از افق حصول طلع و نجوم فروری بخشش گامرانی در خشان ساطع باد
 نامه که به باد شاه و الا جاها و رنگ نریب نوشته شده
 جواهر و اهرنیش بیش از قیاس و لای شاکسته تاج و گین غنی خواهد گردید یا بطریق انفرادی
 از کشیدن آن قاصد و تاج و توان القفل آن فائز باشد تاج کبرای ملک الملکی که شرفش
 چرخ کبود از شهرستان عظمت جلال او کانی و تجربه بدیع الازهار وجود دار گشت شمع انصاف قدر
 شایسته و دیده فیه شانس روز افزیش و زینت بجزای سمیتهای قدش کشته و روشنی از دهان
 و انشتان چرخ است و در راه شرفش نهاده و مر گردان آید و از راه خانه خفته شایس
 اتحاد و تالیفی خلعتی است شایسته و روش و میگساران سیکده و غفار فروغ مهر سیر یاده و نیست
 مام در جوش زبان شیرین بخان شکرستان شکر طرا از خوان نویش انگشت شدت بکام
 کشیده و نگاه سرستان آگاهی باده نیست بد عار سیده نظم ساخته از لطف بی خاکیان به جا حید
 باغچه کن فکان و دیده امین باغ پر از رنگ بو نیک گل رعناست شب روزا و نه و در و در و در
 و صلات و صلات نامحدود بدید جناب سید کونین سرور تعلیق شهر یار خالقین اعنی شکر گلشن
 ایضا و توجیه صریح و کبر سید و مسعود و آفتاب جبارین آیتان آیت آب شکر چشمه سار لطف و

در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل

و مودت که بخیر شای شام اتحاد و یکجائی و گزشتن بستان سراسر مناسفت و بیگانه گشت
 اغنی مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت نیاه عبدالعزیز خان بواسطت بده لاشل
 والاقران قولم حاجی در ساعتی باصفا سعادته شتون و زمانه با تمام برکات مقرون که
 ابواب آمد کار بهر چه بخت بیدار کشاده و سبب حصول کام و نیل مرام آماده بود نشود و ام
 نموده باعث انتهاز کهای استیلا شد دل عزیزان خاطر جایون شده و چون از و روان گشتن
 نظام استشمام شام صحت ذات کامل اصفیات فرموده گلماسه رخسار گشتن رانج خاطر
 فرمود منظر کنشود و زنده الاشبهه و می الله عز و جل سعادت محالست مجلسی قدس کرده است
 انضاد حاصل نموده بنابر سیلان خاطر از جبهه و طبع آسمان پیوند تحقیق چگونگی حال سعادت استمال
 آنکه در دایره جاه و جلال کی از بار یافتگان کرایس آسمان اسس شغریب متعاقب بده الاشبهه
 معوی لیه روانه نرم حضور سراسر سرور خواهد گردید که بر بایندن فرود استقامت فراموش
 دوستان را دیگر باره بتیم و مسرور گرداند پیوسته مکنونات صمیمه والا و مرغوبات خاطر خطیر مستدار
 بمقام اعلام و اعلان فراروند که کار گزاران دولت ابد مدت دوران عدت لبان حق
 بر دامن آن مامور گردند همواره ساوکار مرآه از ناده لطف الهی الامان و کوب بخت آسودن مایل
 نکال بد و در جواب نامه که بهجده الغرنی خان نوشته شده نامه بهارستان صداقت و لا
 از لال چشمه سبب پیش حدیف صفای شیرازه قلوب قدر شناسان مراتب اتحاد عینک هم و رشتا
 شاهان یکپادشاهی و دوا و اغنی نامه الا و مکتوب علی خان الا شان عبدالعزیز خان که صحران بیان
 کشور سفارت و شیرین کاکا حاجی حاجی شمشیر شیبانی دوستی ارسال یافته بود و رسالت خود را می نمود که

در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل

در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۱ شوال ۱۱۸۵ هجری قمری
 در شهر کابل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

غنیمت خلایق و رضا جوئی حضرت خاقی قبول این شیر اتم و نیت اتم لموده امارت سپاه
 عدلیه بختان سلطان عالم تیراجست ترخیص این سپه الامان بهمانان که بهماک عدالت
 سلاطین و نشان سررفت باوهم کیوان افروخته اند و ساخته اند و در تکیه نقیبه و او قور
 و خلاصه حرکات سپهر نگارگون تواند بود شاهزادگان آما لقیان و امرا و اعیان صفا
 اختیار این دولت بر پایه سر سلطنت او رنگ حشمت و شوکت جمیعت داشتند شاهان بدین عا
 پیرایه حصول پوشیده این وثیقه آینه نقیبه نگاشته خاتم توفیق و سرخ گردید که تا انقضای
 و الضراف و دوران دستور العمل سلاطین و نشان توران و ایران بود و باشد تا ما با هم در مقام
 تواضع و تصادق باشند و در تحریب بنیان این دولت عطی می و ملک نسیم انفضا و ارغام
 انوث و نشان خاکسار بادیا باشد مستحق معاضدت و مطهرت یکدیگر کوشش نمایند و در
 آوان دولت و زمان سلطنت این دو دوا لاجه قدر قدرت الی آخر الزمان این
 دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و غیب و یغادر یکدیگر در امان بوده اتم عیا
 و بر ایام مگر و ند و اگر یک از طرفین با دشمنی رو نماید در امداد و اعانت او بقدر توان قضا
 خود را معاضد نمایند و این وثیقه را دستور العمل بسته متعرض حال مستعده می شوند
 هر کس که در نقیض عهد بنیان می نماید در زمره ^{الذین یقضون} عهد بنیان نبیند و نقیضه و فصل بوده و در وقت
 آتی باشد و ثواب این خیر نشتر و این امر مستر و زکار فرخنده انما این برگزیده حضرت پروردگار
 و ملاذ و عجا و عمار و کبار ما دم ^{اللیل} و النهار و اصل گرد و منم ^{الغدا} که بعد کاسمه و فاشا
 از بهر علی الذین حبسند و ^{و الصلوة} و السلام علی محمد و آله و عطاها و باطنها ما

اے قاری
 ہر دو عالم میں
 باقی ہے سب کا
 دیکھتے ہیں اس
 ارغام کی
 سونے کی
 دیوین
 خداوند
 اے قاری

[illegible][illegible]

اینها را در این کتاب
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این

با سوره ایسان چنانچه خلوت عرفان و عدل خانی ایجاد و نتیجه مستعد و کبر و مسعود
 بود بعد از آنکه سوره بندی بهارستان محرم و منقبت برآورد هر ضایعه و عداوت استانه
 با دشمن و الا چاه و روشنفکر سوره نماند که نامه دولت خامه که در نیوقت محبوب اینچیان
 سبقت نصیب مانی مصداقت و موافقت که با عن جد فیما بین سلطانین نشان بر گزیدگان
 این دولت حکم نام و استقامت و شسته ارباب نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب که ظاهر
 دوستی و خاتمه از تنظیم و شقی ملک ملت زمین و دولت فراغت حاصل نموده در پای حصول
 و آمال بفتاح غایات آبی بر سر روزگار کشوده و دشمنان در روزگار گناه حصار و محاصره
 در دشت میرانجامه متواتر بودند و رایات نصرت آیات تمیزات خطه حجت عنوان باندان
 بهید و شکار شغال داشت رسید چون شعر بر دوستی قدیم و محتوس بر محالات جاده
 بود باعث از یاد و استقامت مانی و دادر بر بنیاد شد و آنچه در هر باب اینچیان
 کاروان بواسطه ارکان دولت ابدیت معروضه داشتند بر یور جواب شرف حصول منزل
 گردید چون اینچیان مرزوبانی بود که از خدمت موفور السرت و راز بریم حضور و محفل بر یوز و جوشیده
 جهت استقامت چگونگی ذات شریفه خاندان علی سلطان بریم یگی وانه انصوب جواب فرود
 شایسته این بیتی که با اعلام چگونگی ذات حضرت صفات و اظفار کنونات خاطر محبت و خاتمه
 یکا ولی گردان قناب و انتاب و اقبال از رفیع عطمت اجلال طالع و لامع باد ناسه که لعبه از خفا
 در پر کشش قضیه نذر محمد خان و الی و نوکشته شده است و اساسته ساسه
 آبا سوره عظام از هم و اخلافت کرام نماید و در دولت آثار موجیه که بهار شایسته باشد

اینها را در این کتاب
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این

اینها را در این کتاب
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این
 از این کتاب در این

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲ ذی القعدة
 در منزلت مولف
 محمد علی قزوینی
 کاتب

یقین که اموال مذکوره کما فرض العد بقرینه مرحوم فروخور خواهد رسید بوسیله مرکب
 و سنده حصول مرام خوشنشان و در مضارب ازینها سه عمر دوام در جویان بادینما
 که بابو الغازی خان و الی اور کینج نوشته شد

بوسیله کسب مطالب و اختراک رب ابو الغازی خان از ارفاق حصول طالع و لامع بادینما
 تشیید مایه ای اتحاد و وفاق کشف ضمیر منیر خورشید شراق میگردد که مبارکه سلاطین
 مالک رقاب و خواقین کامیاب را که اسباب حصول آرب مجموع و عقل تفرقه خاطر والا
 مرفوع شست همواره استعلا مچونگی حال سعادت اشتهال دوستمان صداقت نشان
 و حقیقت تمام باب کادراسه و نشا ط و موجب از دایه مواد ابتهاج و انبساط منتظر
 نظر و الامی باشد و دست بود که از کما آحوال و اوضاع استیلا پناه اطلاع حاصل
 لهذا درین اوقات فرخنده ساعات کازیر و عنایات حضرت و اسباب اعلیات اسباب جانیان
 منظم و خجهای حدائق کاجوئی و کامیابی از نسیم نسیم لطاف الهی تقسیم است بجهت استقام
 این مرام و حصول اینکام بدین تذکره موالات سلسله جنیان مصداقت و صفات
 و چنانچه در کیش داد و دایلاف نظام امور و نویه دوستان منظور نظر است هم چنین
 سراخروید ایشان نیز در آینه ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر با سع بار یافتگان مکرر
 جاه و جهال رسید که اسلاف سلسله خجگیر خانی کبریات و رصده و نیست و نیست اسکا
 دیار ما و از انهر به آنکه از سکان و و آسبه و آراب و امانی آنولامیت امر و ویرا
 برین حرکت صادر شده باشد و در آن در محظور احداث شورش و فتنه باعث

این کتاب در سال ۱۲۰۰ قمری در شهر تهران
 در روز پنجشنبه ۱۲ ذی القعدة
 در منزلت مولف
 محمد علی قزوینی
 کاتب

مجموعه و فرمایند که از
در اینجا کتاب است
فدایا بابت
شماره ۱۲
مستطابق
عقبات سلطان
خلفه است از
الحضرت کو
و در منزل او
نظام به حساب
نظام به حساب
نظام به حساب

سرسلطنت و جهانبانی جلال و درگاه ائبت و کامرانه مخصوص لغایت الملک^{المسلطه} که نظام شاه
و احکام و العبد الیه و الشوکه و الاثیمه و النصفه و العز و الاتقان سلطان محمد قطب شاه
که منظر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد قویم ست در نیکوترین زمانی که ساغر صبا کا
در کف ساقی الطاف سبحانی لبر زنده عاوشاید کامیاب و مطلب رود در جوارشیم دولت
روزافزون پاکش ترین صورت جلوه نماید و نشر شیم الفت و کجستی نموده انبساط بخش
خاطر مرگین موجب انتشارش طبع سپهر قرین گردید و از شهد ثمرات عبارات دوستی آید
کام خورشید باشند آلود و البطل و التیام گردانید آنچه از عا و رایت احوال فرخنده مال و
بد عهدی و ناسودگی اعمال و الی هند و بستان اتباع رقیه الا مضام و وسیله ابلاغ
و اعلام پوشیده بود در خلوت نکرده منیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب برآمده جلوه ظهور نمود
مستفصله اطوار خیر و امان دولت و اخلاص کشتیان خالص عینیت آن بود که در نگاه میک
آن گزیده بد عهد است بیان در مقام تسلط و فتنه انگیزش و طغیان درآمده بدست پیش
پرده از خسار قول و قرار سیدار خود بر میداشتمند اظهار این امر لازم الا اعلام برضی
دو تخواهست و محرک مواد و البطل قدیم شاننشاه ساخته به نیروی استمداد و اعانت
اولیای دولت و قیود آیت نواز و رسد و عا و نگر و مخند دل اساقبه که بغض و عدا
شیعیان آل طهارت پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند که بین بخشیدند
تا اثر معاصد و موافقت منوبان و ومان و الا بر عالمیان ظهور یافته دست جرات
و پاس جبارت معاندان کشیده و بریده میگرددید باره چون ایام غلابه

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بابت شایسته آنها و اعلام خواهند پوشید که بعون غایت آنکه کارگزاران دولت ابد مترون
 شرف حصول بخشند گهاسی آل انبیوم تائیدات شگفته و خندان ریاض کامر همیشه شریک
 نامه که باو شاه بیجا پور نوشته شد
 احکامات غیر شمیم حدائق و واد و ریاضین مودت شمیم بیاتین الفت و اتحاد و بیات
 یکجته و الیام را شمیم شام و ستانت شاخارخت بند و نهال گلشن دولت احمد
 حضرت سلطنت و جلالت پناه بهت و نصفت و ستگاه شهابت و بسالت اقباله علیجا
 نقاوه و دو مان سلطین کامر کا خلاصه خاندان خواقین با دار قرین سیر سلطنت جهانبا
 جاسل و رنگه بهت و کامرانی الخقق بعواطف الملک لاله دام اند قبا که و بیایه امتیاه
 و گلشن سلطنت و فرماندهی انگفن گهاس کامر و اقبال خرم و خندان از شکار
 مامیدات غنایات آنکه طرادت پذیرا و بعد از طی طریق انوار محبت بیایان بر لوح بلاغ
 جلوه نگارشن میاید که بر اوراق شهور و عوالم و صفات یاس و ایام مثبت و مرقوم است
 که آبا س عالی مقام آن نقاوه و دو مان غر و علا و سلطین سابقه خاکسکن غفر الله لهم از
 از طریق ائین و ینداری کمال حسن عقیدت و اخلاص مندی بشرف و الا عقد
 خاندان لاییت و امامت همواره دست توسل اعتصام با و نیال فیروز اشتیال دولت اقبال
 ابد الاتصال امین و مان الا که حقیقت موجب برر و علوشان بخار میگاه عاظم سلطین الامکا
 استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت او یک دولت بدترین و گلشن سلطنت فرمانده
 همچنین را و و بسا عدت بهت عاقلست منسوبان این استان خلافت مکان مطلق و کامیاب

[illegible]

از افرود
چون این ۱۲ سال
چون عمو من و خندستانی
تک تقیقت غنچه من
سختی خود بر وزن ربیع
تکه حبیب بر وزن ربیع
بختی سرخ در حیا ۱۲
قلعه علی با بر وزن
و سنی کریم ۳۴
شادمانا نام داشت که
شادمانه است و کلاه
چون کن ۱۲

این کتاب در بیان حقایق و اسرار عالم است و در بیان حقایق و اسرار عالم است و در بیان حقایق و اسرار عالم است

ز دوده نوس نمایند که آینه ک قانون موافقت و دیداری سامعه فرزند جهانیا نشسته
 بسیار حسن و انبساط بعد از کمال و عجب هر اس حاصل از خیال السط
 و احتیال چون ابواب اقتدار سه و د و باطل گردد و استحکام و رابط و توافق طرفین معلوم گردد
 و اعتقاد این نیازمند درگاه حدیث تصور نموده در سطح طریق کا جوی و مطلب الی مطالب
 لازم الاظهار را با هر غیبات و کمالات ضمیر خلعت تخمیر پرایه آنها و اعلام پوشیده که گویا
 درگاه سلطنت هایدون بعینه انجاء مقرون گردانند درین سواد بودا لاجاه مشارالیه نیز سفارشات
 مشفقانه رقم پذیر خاتمه لغات گشته ظاهر است که لای مضامین حقیقت این زیور حسن قبول
 خواهند ساخت همواره مقام دولت و مقرر سلطنت کلیه کارانی و زیور نصرت شاد و آراسته می
 نامه که بعد از عزیز خان نوشته شده تا شایان لبنا شمس اسرار نهان بسیار
 خیابان حلقی پر نور روز جهان که باده کتان مسکده راز ولایت ششسان سالی
 و مجاز اند و گلشن نشاء حضرتی بوستان عالم هیولا گلی که رنگ ثابت در جو و درام داشته باشد
 بغیر از و الفتنه مصداق نشان نداده اند و در گرسه را که بو بهار پشته تابش نام وانی از
 همواره ازین مایه کفار شرار و با نهایت است مانند عذیب از و قائل سرشته شمس
 جبر و در پیا بشند اندک که خاطر محبت و خا و ضمیر صداقت تا فرم صومنا با سید آرا
 و الا و تجوری این گوهر گران بهات و تقویات حسنه و وسائل شسته سلسله خیابان
 امر واجب رعایت میگردد و درین ایام خسته آغاز فرخنده فرجام که نیز سه عتقا بنیای
 انس جان با طاعت و نهایت خانی بن آسمان ابواب کامرا و خوشدلی بر جبهه آمال آمالی شاد و سجا

این کتاب در بیان حقایق و اسرار عالم است و در بیان حقایق و اسرار عالم است و در بیان حقایق و اسرار عالم است

این کتاب در بیان حقایق و اسرار عالم است و در بیان حقایق و اسرار عالم است و در بیان حقایق و اسرار عالم است

این کتاب در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز شنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری

ما به آموخته است فلاسفه را از شایع این احتیاط و آنه نزم قدس ارتباط نموده همواره نشان
 مطلب روحانجام و با دوه حرار مطلب رجام با دنا مه که بعد الحضره خمان ششسته
 پیوسته ساغر سلطنت و اقبال پایانه جاکو و اجمال از با دوه مطلب رجام مالامال بوده
 نشان باب کامرانی جاوید شهنشاه بعد از طبع بساط خواش صمیر آسمان میوند با حرا طاقا
 از جند بر لوح ابلاغ و حقیقه اظهار نیکار که چون تفسار چگونگی گزارش حال سعادت
 اشغال و مستحان نوبت است شمایان فطری فرض و ادوات آن مانند فراغ جسمه
 فرض است در غیو لاکه فلان و آنه بود و تحفه که در نظر هست والا در آنجا است حال خوشه
 انوالا تبار رفیع مقدار نیست لازم نیست که بار سال این کرده دوستی محرک سلسله کجنگی گردیده
 استفاده چگونگی ذات مرضیه اسبیات نماید و قدر از شراب طبع که قفل و امار اکلیله باقی
 و روح که میر و جازا تو تست جریغ راه یگانگی نموده بعد از تر و مانع ازین چشم میبکده
 یگانگی با طهار شاد کای مزاج و ماه که با دوه بخار نموزان محفل و رست و مانع آشناسه را
 زشتا و بخش سرت به اندازه خواهند ساخت نامه که بساط طالع هر دو بخش ششسته
 نازده گایرگ بهارستان و سستی و مواخات تیر پیش س بوستان حسن با قات بلبل ستان
 طراز صداقت و مروت طوسه مرات صفا طوسیت و صداقت اسع مکتوب الالاد نامه
 در وقتیکه خواهد مرام و عرائش کام در خلوت سر حصول و تجال قریب و حصول از
 بهر صفت تاسه ارسته پیرایه بخور مروه ذات شریفه در کارند اسشسته مانند بهار
 بچین دشت باغبان فیض را و ارزنده و شسته بانشره کم خلت چاشنی حلا و رطبا و خوت

این کتاب در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز شنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری

این کتاب در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز شنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۰ هجری قمری

لکته کتبت بر سر
 این کتاب در شهر
 کربلا در روز
 دوشنبه در ماه
 شعبان در سال
 ۱۱۸۰

و احسان بکتاب دلی محبت و ادب سخنان لا یر صدق مشام دوستی و ذال الله بکس و سبک و کثر
 بر او از سبب محبت و شکر اند و در محبت سرور گردانند انوار شایخ را دوستی که منجم شمار آید
 مطالب است در این جزا از دو غنچه دل محبت منزل که آرایش نو بهار چاکلیست شگفتی آن غزل و
 و حال صیقل داده و قریه اتحاد با اینی که شیشه پادشاهان کنوز روز باشد در حریم عشرت
 که از اخبار وجود اعیان صمد و خوشش نا محرمان محراب راز مصفا بود و ذال الله راز محراب
 که تلخ آن حال که زبان سخن طرازان قابل امانت و آرزو هر روز و هر سراسر شده بود و کثرت
 عین ساینده و پدید شوق حال سخنان مودت اساس شد که در بزم انبیا و اتحاد کثر کرد
 نامه که با لول الفان بخان نوشته شده روح بوستان حسن عقیدت و اخلاص شام
 بهایستان که بهیچ اختصار صلح سینه نامه خلاصت نشان صداقت عنوان بود الفان بخان
 و حینیکه ابواب بیت ابرو کامیابی و کامرانی خاتم غیاث سبحانی بر چهره انانی اول
 کشود و شاید مطالب و تارک در مرآت حصول چهره و قیوم نموده بود و منظر نظیر و قیقه شکار
 و منظر شوق درایت خاطر قدس شوق عباس گردید شوق قیقه ارد و کینیت و و خواست زبان بخان
 شامه مشر و حاد است آن اعلی گردیده بود و منظر کیمیا اثر رسید افشا الله شاد و ان ابواب
 بنوعیکه مقرون به صلاح دولت روز افزون و سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلاص
 پناه و اسیما و کان بارگاه فلک شامه حسابا لفران قضا جویان تقدیم خواهند رسانید
 که از شش بعضی سخنان غیاث شوق در محبت مضمون بعد از تقریر فلان شده و تمام و نحوه
 شوکت پناه و سلطنت عالیجاه را نیز در هر باب بمحافظ اخلاص خاطر رسد بوسیند یا با و بگویند

این کتاب در شهر
 کربلا در روز
 دوشنبه در ماه
 شعبان در سال
 ۱۱۸۰

این کتاب در شهر
 کربلا در روز
 دوشنبه در ماه
 شعبان در سال
 ۱۱۸۰

[illegible]

پیوسته خاطر دریا مقطر خورشید ضیا و صغیر میر سید اعلیٰ امیر متوجه نظام احوال حصول
موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالبی در آن یکده هفته مابین شعر و حدارند که صورت حصول
و پیرایه قبول اید آفتاب سلطنت و اقبال اراغ سعادت و اجلال طالع باد فتنه قلعیه
قدما هر چون سلطان مازالملک ایجاد و تکوین و شهریار عرصه نسیم انفضاس شهنشاه
نشین پیوسته نواب هایون مارا بآئین حضرت خیر البشر مبعوث براسود و احمر خاتم النبیین
سید المرسلین خلاصه الماد و الطین که مشکوه چراغ این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر
عالم است بمقتضای آنکه برآید و بگوید که ترو با سپاه آسمانی و جنود مسعود نهانی
مطهرت و محاضرت میفرایند از بد و خوب دل قدس برادرانک سلطنت والا و خلاصه
که حدیقه همیشه بهار ایران آبستنج درختان ماطر اوت دارد اگر اوقات اثمار فتوحات
عظمی قبل از شستن از امیر اعلام نصرت فرجام مبار آمده در گوشه عادی چون میوه ها
رسیده پیش از جلوه کمیت با در فشار و ریاس افتاده هر کس از تیره روزان آنکه
اراده دامن افشانی برین شمع ابد سبزه بوده پروانه وار خرم سستی تماشای شمع
و نهال ندگی از شر خصوصیت شمار مانند چنار از شرار مکنونات خاطر خود افرخته شمعین باغچه
و مقوی نیقیال که درین آوان از گن خفا بیشکاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگان
گردیده است که در کمال ان تو امان هندوستان از تار شکیه نواب هایون مارا بآ
مقتضای قلعیه از اقرار قدما را را بهایه سید عیون جانکشا باز نمودند منظر سب و ار
نظر تلافی و اندیشه تدارک میبود و قبل ازین نیز از رنگ سب که در شیشه سحاب خاتم النبیین

[illegible]

چون که در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

خود را با جمعی کثیر و جی غیر و فیضان کوه بنیان بقصد رسیدن در دشت بار و مستاده و نیک
در کمال سواد و فصاحت مراجعت نموده بودند دیگر باره بنیل این خیال محال و گزینش
و سعادت خان را با گروه و فیضان کوه شکوه و توپاسه اثر و رخ و رخ و مبارزان
آهنگ پیش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه و لیس و سارا و اولاد خود و بجا آمد
بجان جهان رسکانشان بنام رسا میبود چون چهار زن رفتن چنانکه رسا و جهانیا
در گذشت تا پیر و جوان شده بودند مجدداً بختن نان این آرزو با آبش تیر و نشسته خام و خوش
انگام و شوار و نام تمام می نمود و بخش خردن ایشان بنابر آنکه بجز تخریب و بهشت و لیس و شکوه
باعث تخریب و دزدکی و سرکشی و پریشانی عباد میشد بصره حکم یافتن بجز بیکران و جوار
و این در بیا بیا و رخ و نشانی و دیوار آنکه بختن گردید که آشفته و مانع و سر و سر
مرضه نیست که بقیه رسا و علاج پذیرد و واسطه هند و استان لا محاله بمقتضای جمل
نجات خود را بسین خواهد نمود حکم بحیث عساکر منصوب کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از
سپه سالار لبر کرگه قنار بگ بر نهائ غایت اسلحه و پیشانی اقبال و بیروانی
بر جناح استیصال بحیث دفع آنکه و مخدول و انده شده سپه سالار نیز با امر و عساکر عراق و آذربایجان
و شروان و قراغ و خجور و سفید و ارمز و قلعه و علیشکر و فارس و کوه کیلیه و کران و سار و عساکر
توالت و شقاق و انه شود و الویه و لت و علامت اقبال نیز از مقرر و مستقر و حرکت و آنکه و تخریب
سید آنکه طالع و عرض ملک و سیران بکانه عساکر در قراغ و ارمز و قلعه و علیشکر و فارس و کوه کیلیه و کران
و شروان و قراغ و خجور و سفید و ارمز و قلعه و علیشکر و فارس و کوه کیلیه و کران و سار و عساکر

این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

[illegible]

[illegible]

وعدتی الاکلام و فیضان کوه شعار و توپهاست از در آمار بصوب عوایب قند باز فرستاد
جالبه کلام و طالب نام گوید چون کعبه از ارتکاب نخت و فحشاء چنان ز نظر نکته دان
غریب و بعید نموده که فحشاء من حجب الجرب جلت به الذمته از کار خود پنهان گردیده و دیگر
در صدر این امر مستبعد و آید فرمان ساهون بحسبیت عساکر منصوبه که در اطراف و اکناف
ولایات معصومه ^{سنت} دارند نشده بود اینست رافوز عظیم شمرده در بردن لقب و جوش
و ساز و آرم قلعه گیری سعی بلخ نموده دقیقه فوت و فرو گذاشت نمودند و چون گوشه
افتخار نام دان که در تیره جبل مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر دست بهشت شایه
فرض عین و عین فرض بود فغان بگیک و صبح منوچهر را با جمعی از مردان کارزار
و غازیان نظیر شعار مقرر فرمودیم که بر سر منتقل بطریق ایمنار و استیصال روانه شده و اطراف
آن محاذیل را بار بار احاطه در آورده در سه طریق و مساکب ایشان کما فیسبیه ^{۱۱} اتمام شد
و مقرر شد که علی قلیخان سپه سالار نیز با سائر عساکر که بحریت بر جوش روانه شده اگر
آواره لشکر نصرت ایشان گردد و حیرت پژوه و فرار برقرار اختیار ننموده باشند ^{۱۲} محفل
و گردای خود و انگشت ^{۱۳} سرشتان گردد و ولایت نصرت انتظام نیز باید طایفه استقامت
آمده آن تیره بختان بدآل بهوس خیال محال نکر سیدن لشکر خضم نگن عدال شش
شوا در بر ^{۱۴} سینه و غلب خاک دبار بر فرق اعتبار بخند و و افتخار خان بگیک و مسافران
ظفر نشان ^{۱۵} تحفظان قلعه فیج البلیان مخی الارکان هر روزه بر سر سینه ایشان رنجینه
جمعی کثیر و جمعی غفیر از آن بیافغان آواره و دایره عدم سگروانیدند و مادرت ششاه عساکر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

عظیم الشان

انوار الفتوح
افغانیہ

نام شریف

گورنر محترم

23/2/84

۱۲ حفظان اسرار
 ۱۳ اسرار مرادین
 ۱۴ اسرار مرادین
 ۱۵ اسرار مرادین

در آن شهران ۱۱
 در آن شهران ۱۲
 در آن شهران ۱۳
 در آن شهران ۱۴
 در آن شهران ۱۵
 در آن شهران ۱۶
 در آن شهران ۱۷
 در آن شهران ۱۸
 در آن شهران ۱۹
 در آن شهران ۲۰

نصرت ما را از اطراف و اکناف و لایات ملک محسوسه که بحسب سبب بیکان در پست
 بحد و پایان جمعیت نمایند و تقویم بر ایشان گذارد و مشغول بکار میبودند بعد از آنکه
 لشکر قیامت از همه جهات تمام توشش نموده از طلوع فجر تا زمان استسقاء نیم فلک صبح
 بر لکن سلاطین و اشراف و اعیان و اهل قتل و قتال داشتند تا آنکه قریب بیست هزار نفر از آن
 طعمه نشاءین قوی و قانی و تنگ و سنگان تنهایی آید و هر که در گردیدند بنا کاسه
 و خلیت سر از تنگ و نام بار و بار بر بطایب و رسوا گشته بشیوه نخست و رسم سابق آورده
 و اگر گشتند و نظر عثمان و قاتان بیک و صبی ازها که فرموده از تمام آب آگر و خنجر و
 جمع کثیر از آن میاقتبان را طعمه تیغ از دها که در و شان اثر در شمار نمودند و در خنجر
 بدست آورده و تقویم لشکر خلیت را آورده و حاکم و ارباب را نمودند و بعد از آنکه
 که بعد از آنکه چنان بدین قرین حال و لیا و دولت و دین گردید و ناسه کوس بلند
 قدر و الامساح ساکنان جمع گردون رسید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گرد
 برده این فتح بدین سجدات شکر است و بتقدیر سائیده بدعای استقامت دولت باد
 موافقت نماید و فتحنامه استیصال خلیفای سلطنت پناه فغان بشیفت شایانه و
 رحمت بی نهایت خسرانه مستوف و امیدوار و مستطیع و مستمال بوده بداند که از
 روزیکه در انقض قضای تو سن و لک را رام نواب هایون مانده و ابواب انجام مسکات
 و تار به بر و امانال با گشته و پیوسته شایسته مقصود و مرغوش حصول و وصول مقصد
 و تشریف حد یقه مامولست از آغا نوابی تمام صبح دولت استوار و از روح افراستند

در آن شهران ۱۱
 در آن شهران ۱۲
 در آن شهران ۱۳
 در آن شهران ۱۴
 در آن شهران ۱۵
 در آن شهران ۱۶
 در آن شهران ۱۷
 در آن شهران ۱۸
 در آن شهران ۱۹
 در آن شهران ۲۰

در آن شهران ۱۱
 در آن شهران ۱۲
 در آن شهران ۱۳
 در آن شهران ۱۴
 در آن شهران ۱۵
 در آن شهران ۱۶
 در آن شهران ۱۷
 در آن شهران ۱۸
 در آن شهران ۱۹
 در آن شهران ۲۰

اینها قان مشارا لیه و نظر علیخان فرور با جمعی از غازیان طفر تو اما ن بفرموده
 عمل نموده بر سبیل ایثار و انه شده در حواس که شیک با خنجر خان اله قلیخان و
 قباد خان که با مود از سه هزار نفر شایسته زمین او در رفته با غلام بسیار رحمت نموده
 ملاقات نموده بسبب حالات مردانه بیایه شبات و قتل آن قوم را خراب ویران نموده
 قلیخان بعد از وقوع اینچنین فتنی بدین مجال توقف در بستان ندیده سالک طریق نریت کرد و در حین
 و نظر علیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشنشان از دنیای خان با دجولان میان و قلیخان
 تا او در بکنت اشرا و رنگ زرب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فتنین چند دفعه جمعی بسیار
 و شمشیر شکار مردان کاهزار علانیه با و دو خاتم انجاعت و بخت بسیار از ان قوم بد اخترا
 سالک طریق شفر گردانیدند و بعد از در و د امرای عظام عساکر نصرت فرجام و بخت
 بگمان آنکه شاید جبرین نقصان تواند نمود و رستم خان و کشتی و قلیخان سوار امر خود را که
 بزیجرات امتیاز داشتند با قبیلان کوه شمال استقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود و سوار
 سفر نموده بعد از تلاقی جانین و تقابل و فتنین و تشویه صفوف بهادران صف شکر و بخت
 مردان که روز چهار بار وصل شادان غنا جیم میدهند و دست جرات ار شتمین جلالت بر و
 بر ان قوم بیوج و حمله آور گردیدند و بخواه صدق اتما سالک عساکر آن شیک و عظم
 که شیک و حمله آور گردیدند و بخواه صدق اتما سالک عساکر آن شیک و عظم
 پوشش شنیده رستم خان و قلیخان سوار خوانین اگر و مانند خیل زاع که تاب صد شایه
 نیز پیشگام نیار و ببال عجز و اضطراب و در و آورده برسان و لرزان داخل اردو

اینها قان مشارا لیه و نظر علیخان فرور با جمعی از غازیان طفر تو اما ن بفرموده
 عمل نموده بر سبیل ایثار و انه شده در حواس که شیک با خنجر خان اله قلیخان و
 قباد خان که با مود از سه هزار نفر شایسته زمین او در رفته با غلام بسیار رحمت نموده
 ملاقات نموده بسبب حالات مردانه بیایه شبات و قتل آن قوم را خراب ویران نموده
 قلیخان بعد از وقوع اینچنین فتنی بدین مجال توقف در بستان ندیده سالک طریق نریت کرد و در حین
 و نظر علیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشنشان از دنیای خان با دجولان میان و قلیخان
 تا او در بکنت اشرا و رنگ زرب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فتنین چند دفعه جمعی بسیار
 و شمشیر شکار مردان کاهزار علانیه با و دو خاتم انجاعت و بخت بسیار از ان قوم بد اخترا
 سالک طریق شفر گردانیدند و بعد از در و د امرای عظام عساکر نصرت فرجام و بخت
 بگمان آنکه شاید جبرین نقصان تواند نمود و رستم خان و کشتی و قلیخان سوار امر خود را که
 بزیجرات امتیاز داشتند با قبیلان کوه شمال استقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود و سوار
 سفر نموده بعد از تلاقی جانین و تقابل و فتنین و تشویه صفوف بهادران صف شکر و بخت
 مردان که روز چهار بار وصل شادان غنا جیم میدهند و دست جرات ار شتمین جلالت بر و
 بر ان قوم بیوج و حمله آور گردیدند و بخواه صدق اتما سالک عساکر آن شیک و عظم
 که شیک و حمله آور گردیدند و بخواه صدق اتما سالک عساکر آن شیک و عظم
 پوشش شنیده رستم خان و قلیخان سوار خوانین اگر و مانند خیل زاع که تاب صد شایه
 نیز پیشگام نیار و ببال عجز و اضطراب و در و آورده برسان و لرزان داخل اردو

اینها قان مشارا لیه و نظر علیخان فرور با جمعی از غازیان طفر تو اما ن بفرموده
 عمل نموده بر سبیل ایثار و انه شده در حواس که شیک با خنجر خان اله قلیخان و
 قباد خان که با مود از سه هزار نفر شایسته زمین او در رفته با غلام بسیار رحمت نموده
 ملاقات نموده بسبب حالات مردانه بیایه شبات و قتل آن قوم را خراب ویران نموده
 قلیخان بعد از وقوع اینچنین فتنی بدین مجال توقف در بستان ندیده سالک طریق نریت کرد و در حین
 و نظر علیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشنشان از دنیای خان با دجولان میان و قلیخان
 تا او در بکنت اشرا و رنگ زرب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فتنین چند دفعه جمعی بسیار
 و شمشیر شکار مردان کاهزار علانیه با و دو خاتم انجاعت و بخت بسیار از ان قوم بد اخترا
 سالک طریق شفر گردانیدند و بعد از در و د امرای عظام عساکر نصرت فرجام و بخت
 بگمان آنکه شاید جبرین نقصان تواند نمود و رستم خان و کشتی و قلیخان سوار امر خود را که
 بزیجرات امتیاز داشتند با قبیلان کوه شمال استقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود و سوار
 سفر نموده بعد از تلاقی جانین و تقابل و فتنین و تشویه صفوف بهادران صف شکر و بخت
 مردان که روز چهار بار وصل شادان غنا جیم میدهند و دست جرات ار شتمین جلالت بر و
 بر ان قوم بیوج و حمله آور گردیدند و بخواه صدق اتما سالک عساکر آن شیک و عظم
 که شیک و حمله آور گردیدند و بخواه صدق اتما سالک عساکر آن شیک و عظم
 پوشش شنیده رستم خان و قلیخان سوار خوانین اگر و مانند خیل زاع که تاب صد شایه
 نیز پیشگام نیار و ببال عجز و اضطراب و در و آورده برسان و لرزان داخل اردو

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

سپاس پر مراکب مسعود و جود زما محمد و دلشده نخست بر سخات زلال انصاف و مواظبت چشم
 غنودگان خواب غفلت را سر بایه قنایه آگاه است که امت فرایم و ابواب و بول از اسلام مان
 بر رویشنا و بیگانه کشایم که هر کس که براه نمائے دیده بیدار خود را باین ماسن جهانیان سنا
 از قضاوم خلل تعرض خواری و زلل مصون و محرومانند و اگر با جواسه تیر و کجی و برگشته و گار
 ازین سعادت محروم ماند اسیر سر بخت استیلا و اقتدار سپاه نصرت قنایه گردد و در یوم الفتنه
 که عدالت پیشکازان عیش و سرور و ظلم اندوزانرا طغیانت شب و بجزرت دامن احمال
 غبار آلود و بال و خال نباشد لهذا در حین که الویة دولت و اعلام ضمیم و نصرت
 بر مضیوب در حرکت است آمد تیر و روزان لبسته را که کوکب اقبال شان از ظلمات جمل
 در محاق بود بحسن رضا جو خالق زلال غلغله از زور بار و شوکت و جیره و سستی جود
 تم و نصرت آگاه است فرمودیم و اگر و خدایان پر و ده متناهی حصار و در حاشیه و ابرار
 پر و ده دیده آگاه است و قفل زبان عیبه در و دوزخ خود ساخته فرمان آید و قضا
 تلقی قبول ننمودند تا آنکه مقتضای انبیس سلطنت عظمی و خلافت کبریا است و این
 مسود را بدم آن بیان و افتاد اعدام آن گم گشتگان تیه غواصیت و عصیان اشر
 فرمودیم و چنانچه حال حکم والا و فرمان محلا که یک از مخصوصین و مقدرین است و قضا
 تقریر میناید ابواب انحصار تو بر توبعت آید سیوف و درختان سپاه جنگ
 باز دست تسلط شکر قیامت باثر انعم بے سرو پا و راز گردیده بنیان
 وجود صیر و کبیر و جوان و پیر ازین سبیل بے امان و یران و کاخ جوامع و جوار

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

در این عالم از نعمت خداوند
 بندگان را بهر حال که باشد
 در این عالم از نعمت خداوند
 بندگان را بهر حال که باشد

آری است از هم ممتاز باشد با شفقت شاهانه شامل حال فرموده علیکم سطرز آیات بیتی
 فتح و نصرت است بان مالت نیا شفقت منهد موده محبوب فلان ارسال فرمودیم
 رقمیکه بزرگ استقیم کنایه بار ویرانچیکری هندی نوشته
 عزو استقیم کنایه بار خاصه شریف بصوف توجهات شاهانه و اوقات نوازشات باو شاه
 غواقتار و شرف اختیار یافته بدانند که از انجا که ترقی عنایات ازلی و سواطع اشراق
 سعادت لم نیلی از بدو طلوع نیز جهان بانی و مبدی ظهور گوشت عالمی صاحبقرانی
 چنانچه ابد فروغ انید و لولت و الار از بر تو انوار کشفه فیها مصباح برانسه و خسته
 و قلوب اعاد خفاش طبیعت را پروانه وار با تشبیه امان بن شیخ فرزندان سوخته
 پیوسته ابواب کامیاب و عشرت اندوخت پیوسته اسفند بر سر مستبان انید و لولت
 باز و دست افتد را و لولت مصون از کدورت با ثمار صلاتی مطالب و آری دراز
 هم می باشد و درین بام سعادت غافره خرم جام هوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان
 از مردان بهشت نشان که از سائر منزلهات ملک فوج الفضا ایران بل کشن
 با تیار هشتمار اوان یا چین از بار و احناف صید و شکار دار و خان تاب غلبت
 گشته فضا سه این حدیقه همیشه بهار مضرب سوا قات آسان کرد از خشم
 شاد و ان خورشید انوار گردیده چون از تار نیکیه آواقت مراسم بندگی از
 خدمت والا و در کا و سید جگشته عریضه مشتبه کیفیت سوا تخ و و قلع اخذ و و احوال
 سعادت اشتال سطنت جلالت نیا فلان بزرگه فلک اشتباه نفرستاده خط دریا مفاطر

در این عالم از نعمت خداوند
 بندگان را بهر حال که باشد
 در این عالم از نعمت خداوند
 بندگان را بهر حال که باشد
 در این عالم از نعمت خداوند
 بندگان را بهر حال که باشد
 در این عالم از نعمت خداوند
 بندگان را بهر حال که باشد

در این عالم از نعمت خداوند
 بندگان را بهر حال که باشد
 در این عالم از نعمت خداوند
 بندگان را بهر حال که باشد

از صورت س ۱۱
فان خود و یا غایب
حق است بر دل از
سالمه از بدین زمان
شدن و در اصطلاح
نکته شود و نیز ظاهر
مردان و زنیت است ۱۱
مردان خود و یا غایب
مردان و یا غایب
در اصطلاح

[illegible]

و نه ای قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر چیزی از چیزهای کائنات را مراتب صفات
کمال و کمینه پیدای ذات عظیم المثال خود نموده از خود تا خود شیعدها را از آن نظر قادر بر
پوشش و پوشیده بایست بیان روزافش آفاق که چشم بصیرت شان از کمال اجزاء و اشکال
گرد و بگی فراخور سرایه که از انعام عام آن مشفق به تمام مایه اند سرگرم این کار بوده است آرام
این صفت وجودیه و خود شیعده را عقل و ارتش است که محل اودگان و عین را در گشتن جان جامه ملک
پوشانده و در دربار پرکار تر و از قطره زدن آبله دار است که عریان تمام اعضا و اشجار
بمخلع رنگارنگ پوشانده رسانده و مله و اینست و حصول این دعوی در بادشاهان و نشان خورشید
بافزاران که ظل حضرت پروردگار آفتاب ملک اعتبار اندازد از سارا افراد کائنات بیشتر تواند بود
کمال محاکات انخاص مکر لازم و سایر امتیازات ذات کرامت تحم و چنانچه قابلیت مواد
و رست اسفند و تقاطعین صفت غایات مبداء فیاض میباشد ثبات خدمت و خلوص
بنده گان بجا ب عطا یی خیران ایشان میگردد و لهذا بنا بر ظهور اخلاص بندگی و حسنیت و
اختصاص کار و عا یجا محمد بیگزیر و یاران علی شمه از غایات شاهانه و شرفه را از اسط
بادشاه شامل حال فرخنده مال مشایه فرموده از آنجا اعلان بهر ساله و از بدو دست
از انواب پوشیده انواب نمایان ناکه در ایام نظارت بیانات سرکار خاصه سر سینه بانعام شاهیه
شفقت و رحمت فرموده و بستم و بوزارت پناه و کوه ای غایت فرمودیم مستوفیان عظام
رحم این عطیه و در فخر خود و بشت نموده از شاهیه تغیر و تبدیل معقول محروس اند و صاحبان
بیانات هر ساله و اصل ساخته در عده ششماند رقمیکه حسب خدمت هر از محمد شفیع

در قفسه
 کتابخانه
 مجلس
 شورای
 عالی
 فرهنگ
 و
 آموزش
 عالی
 تهران
 ۱۳۵۷
 شماره
 ثبت
 کتاب
 ۱۳۵۷
 شماره
 ثبت
 کتاب
 ۱۳۵۷

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این شعر در مدح حضرت علی بن ابی طالب
 و در بیان صفات او و در بیان
 صفات ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان فضیلت این ائمه
 و در بیان کرامات ایشان
 و در بیان معجزات ایشان
 و در بیان مناقب ایشان
 و در بیان احوال ایشان
 و در بیان وفات ایشان
 و در بیان تدفین ایشان
 و در بیان معجزات ایشان
 و در بیان مناقب ایشان
 و در بیان احوال ایشان
 و در بیان وفات ایشان
 و در بیان تدفین ایشان

ای اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت اندوزان درست کردار خاص و مروت
 شهریاران رفیع مقدار می باشد که از بدو جلوس برآورنگ بپندختان
 تحت رفیع اسس صاحبقرانی می بسته این شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده
 هر یک از مترنان بساط قرب فراخور مراتب بخلع گرانا به اقیانوس اختصاص یافته
 چون بهین تشرفیکه اندر اسرار و ابرور زمان و انصراف دوران بران دسترس است
 نیست اسم بیل و ذکر جمیل است لهذا در نیوقت بنا بر حسن خدمات شایسته و تدبیر همیشه
 اعتماد الدوله محمد بیگ بالقابه لباس القاب عالیجاه موسسه الیه را که چنان است
 نامیت اوست مطرز بطراز مختص بلا اشتباه و عهده مقربان درگاه فرمودیم مستوفیان را
 واحکام و فراین منشیره و عنوانات آنها را بنیشت و مرقوم سازند و از تبدیل معصومان
 دانند و بیاجبه رستمی بمیرزای وحید الراسی چون منسل عذب بخانه
 و شفقت و چشمه سار خوشگوار کمرست و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصول
 آسایش و برآینات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجتمندان کفیل است
 و پیوسته نهال آمل اخلاص مندان ازین مایه چین در نشو و نما و عس و ف و اعضا آن
 از شرب این زلال کوثر شال زمین پیاده آسمان سایه باشد لهذا رستمی ازین بحر
 بیابان قطره از باران این سحاب صرف فررعه امید فلان گردیدار تاریم فلان
 و بیاجبه رستمی حکیم علی الاطلاق و دایه الوالات با بستیان که ان
 بین رزمشیمه شیمی موز خوان غواصن محافل اسرار موده و

این شعر در مدح حضرت علی بن ابی طالب
 و در بیان صفات او و در بیان
 صفات ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان فضیلت این ائمه
 و در بیان کرامات ایشان
 و در بیان معجزات ایشان
 و در بیان مناقب ایشان
 و در بیان احوال ایشان
 و در بیان وفات ایشان
 و در بیان تدفین ایشان
 و در بیان معجزات ایشان
 و در بیان مناقب ایشان
 و در بیان احوال ایشان
 و در بیان وفات ایشان
 و در بیان تدفین ایشان

این شعر در مدح حضرت علی بن ابی طالب
 و در بیان صفات او و در بیان
 صفات ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان فضیلت این ائمه
 و در بیان کرامات ایشان
 و در بیان معجزات ایشان
 و در بیان مناقب ایشان
 و در بیان احوال ایشان
 و در بیان وفات ایشان
 و در بیان تدفین ایشان
 و در بیان معجزات ایشان
 و در بیان مناقب ایشان
 و در بیان احوال ایشان
 و در بیان وفات ایشان
 و در بیان تدفین ایشان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

هر چه هستی از انوار سبب خواب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارحم و سارا شکر خاص هدیه
 که بدون اتیان بدان از عهده شکر گزار می برآید من متعبد بل مستعذر عیاشی و بیخبری
 شکر جابر زبان عبارت از آنست که پوسته بجا حضرت رب العزت رطب لسان نبوه
 با جوار مار معین محامد خالق مطروف و طرف ازین جدول صوت و حرف چمن جوین را
 سر سبز و سیلاب دارد و شکر ثروت و عفا آنکه فتنه و مساکن را بر پیشش دریم و دنیا در
 دامان خویش از خاک ذلت بردارد و همچنین شکر عطیه عظمی و نعمت و الایه سلطنت
 و جهان نامه و بادشاهی و پادشاهی است که همه اوقات از احوال امور ملکات ملکات
 و صفیان فقر و عیال خبردار بوده در کمال تقیظ و بیدار بطلب حضرت بارک است
 نمایند چون رعایا قدرت آن نیست که مطلب خود را بپوشه از بدن و محالیکه در قاف
 بلاد مالک محروسه باشد برین مقدس ساینده از خوان عدالت استنداد تواند نمود
 اندک بار سهولیت و قوع این امر است بهر رفرمودیم که ستمی که حجت
 اجرا آب و سپور خال محمد بیک اعتماد والد و له نوشته
 دشمنان کشت زار وجود کائنات و غارتش نهال است موجودات که فرزند آسمان
 از آسایش قدرت مبالغه و اختصار نهال زبان با شمار نگین شکر و سپاس بر ورت از جوار
 چون خوشبخت و ماه که باعث نگینی بهار و خوان حادق سفید و سیاه است چرخ در آن فکر
 این منشی افروخته و جهانیان را بر روشن ترین وجه راه در رسم آبا و ساسان
 که با حیا و اراده اموات که همکار حضرت سبحا و احب انبیاء و

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

سپاه افروخته فاعل این
 منشی بادشاهی از
 باطنش در مقام ملا
 جیم و بیست و شش
 قلم است و آنست
 در پیشگاه کاه و منبر
 نیز آمده است که
 مالک است و آنست که
 شهادت می دهد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

و قد قد آن در کلام مجید
چون که گویند و بدویند
عصاره سنگ دوازده
که حضرت اسحاق علیه السلام
در اسلام باید ازین
عذقیبا و علی الصلوة
بگویند و بیک حسنه
نموده اند ازین
عالم از آن زمان
که در ازین کلمه
چون است بماند
و چون کلام
فقران مجید

قنات که شبیه به بحر خُباب مقدس موسست هم چنان تحصیل رزق حلال
افروزند و هم ذخائر مشروبات خدوی آفرینند و از اینجا که احتیاج غذا افراد ان مل
انواع حیوان را بالا نثر که حاصل اقلیم برین امر بهجات مستحق عدالت سلاطین باتمکین
شکل و حقیقت اشتغال بشیوه مستوده حرارت اقلیم وجود هر دو یکجا تے از
آفت و بلیه بر عدالت فرامزدایان وقوع امنیت و چنانچه مشغولانین شغل
بنیل را در ابقای ذکر جمیل خسروان گردون توانان حق ثابت میباشد بزرگست
هست بادشاهان الانشان نیز واجب و لازمست که در مقام پادشاهان رآده تلاء
این نیکو سگ روجه احسن مانبد تنجیص در صیرورتیکه حسن خدمت و صدقیت
مورد و نگهش نیز علاوه آن شده باشد ر قمیکه حجت و زارست
هر حوصه مرزا حمدی نوشته وزیر دیوان نزل نشان ابدفران اس غطی
کتبته خلقة نام بدی و صاحب رقم منشور بط الطهور ان سنے ذلک لآیات اولی
که طومار بندها شب و روز را زامهر آفتاب و ماه نهاد و دفتر وجود را با افراد
مکونات ترتیب و تزیین داده از روزیکه فرمان منصب و الای جهانها را
بطرف اے غایت است بنی مکنا لاینبغی لایحدین بعدی مشیخ و فرمود
و فرامزدایانام را در محفل ده خلود و دوام بنام نام اسم جامع نموده
حکیمت الا و حکمی نیت علیا مصروف و معطوف بر است که جمعی از خیر اندیشیان گردان
بجستان اخلاص تو امانا که جمال منرخ فال شریعت مصطفی را به پیرایه دانش کمال متصل

[illegible]

فیهما فی زمین و محلی ساخته باشند از اشغال اقران برندی طیف و احسان تمنا و خسته
 بنا صیب بلند و عراش بر سر چمن در قلعه و اعتقاد فراتیم و صدیق انیمال صورت حال
 فلان که در وسط خاطرش در فکر از همیشه بهار سبب اوست و نجابت با ثبات علوم عقیده و نظریه
 شیر و نهال طبیعتش با نوار که از دستش در دستش است لهذا از آنجا است که فلان
 رنگی که بهر حال از دستش در دستش است از دستش در دستش است از دستش در دستش است
 آفتاب ابدی الاشراف غایت و اقبال با دشا پانه که در وسط السات و تریا و ترست
 نشر فروغ دنیا بدو روشن شد و بهر حال از دستش در دستش است از دستش در دستش است
 که از هر طرف از دستش در دستش است از دستش در دستش است از دستش در دستش است
 و در این زندگی و بهر حال از دستش در دستش است از دستش در دستش است از دستش در دستش است
 ضمیر قیامت و ضمیر خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید
 خدات آن اخلاص فرین زندگی آیین بهر حال از دستش در دستش است از دستش در دستش است
 انظار دریافت والا و ضمیر ضمیر خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید
 بصبا و شاد شده شد آن اخلاص شعار بهر حال از دستش در دستش است از دستش در دستش است
 بیکان خورشید و نوازش بهر حال از دستش در دستش است از دستش در دستش است از دستش در دستش است
 و مستحق و خواستند بود و چون خلوص نیست و صفات طوین سلاطین صداقت آیین
 جایتب شاهی نسبت برین و زمان خلافت مکان و اتحاد و بهر حال از دستش در دستش است از دستش در دستش است
 بر عالمان عیان و مستحق از شرح و بیان است اراده خاطر والا و طبع مستحق و بهر حال از دستش در دستش است از دستش در دستش است

استان لایت نشان محمد طاهر محسن نویسنده بشت نشان فرموده از ابتدا آفلان
 دیباچه رفته در باب تفنگی آقا سکره بود اوق سلطان
 چون نشان حکم اندازی ضمیر مایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت
 مقرون است که بحسب انتظام اعظم امور اساق کارهای ضروری را که بصفت کاردار
 موصوف بوده ابا عن جبرین استان ملک با سببان درگاه خلعت پناه بخدمات ارجمند
 و سنا سبب بلند سرفراز شدند تعین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه دست فرموده عتبات
 بلاغیت باد شاهانه شامل حال و کافل امانت و آمال فلاس فرموده از
 استدای فلان دیباچه رفته دیوان بیکی گرمی صحنی قلی بیکی نوشته
 چون از نزدیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم سطلین انسان فعال لما یشاء منشور جهانگشا
 نواب مایون مارا بطریق اعز اس سلطان العادل علی الله نے الارضین موش و مرن
 ساخته و گانه نام را که مستحقان نعمت رحمت اند با نعام عام عدالت شامه
 نواخته میبست مکنون خاطر خیر و مرکز ضمیر شیر آفتاب تاثیر است که عموم خلایق
 بفحوائص کلام تراعی و کلام مسئول عن رعیت در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و
 محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تقدیر اتوبه از گریان لثوفین صفا کشید
 و بساط ظلم و جور را بصفحه روزگار نور دیده باشد و مشیت ایل مرام و سر انجام وقوع این
 غم مهم موقوف به تعین شخصیت که بصفت ستون تمیز و وارسید گس مستف بود و باشد
 و مصداق انبیاء صحت احوال فلاست که از شاه و اکت با صلاحیت انجام خدمت بر تو

استان لایت نشان محمد طاهر محسن نویسنده بشت نشان فرموده از ابتدا آفلان
 دیباچه رفته در باب تفنگی آقا سکره بود اوق سلطان
 چون نشان حکم اندازی ضمیر مایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت
 مقرون است که بحسب انتظام اعظم امور اساق کارهای ضروری را که بصفت کاردار
 موصوف بوده ابا عن جبرین استان ملک با سببان درگاه خلعت پناه بخدمات ارجمند
 و سنا سبب بلند سرفراز شدند تعین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه دست فرموده عتبات
 بلاغیت باد شاهانه شامل حال و کافل امانت و آمال فلاس فرموده از
 استدای فلان دیباچه رفته دیوان بیکی گرمی صحنی قلی بیکی نوشته
 چون از نزدیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم سطلین انسان فعال لما یشاء منشور جهانگشا
 نواب مایون مارا بطریق اعز اس سلطان العادل علی الله نے الارضین موش و مرن
 ساخته و گانه نام را که مستحقان نعمت رحمت اند با نعام عام عدالت شامه
 نواخته میبست مکنون خاطر خیر و مرکز ضمیر شیر آفتاب تاثیر است که عموم خلایق
 بفحوائص کلام تراعی و کلام مسئول عن رعیت در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و
 محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تقدیر اتوبه از گریان لثوفین صفا کشید
 و بساط ظلم و جور را بصفحه روزگار نور دیده باشد و مشیت ایل مرام و سر انجام وقوع این
 غم مهم موقوف به تعین شخصیت که بصفت ستون تمیز و وارسید گس مستف بود و باشد
 و مصداق انبیاء صحت احوال فلاست که از شاه و اکت با صلاحیت انجام خدمت بر تو

استان لایت نشان محمد طاهر محسن نویسنده بشت نشان فرموده از ابتدا آفلان
 دیباچه رفته در باب تفنگی آقا سکره بود اوق سلطان
 چون نشان حکم اندازی ضمیر مایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت
 مقرون است که بحسب انتظام اعظم امور اساق کارهای ضروری را که بصفت کاردار
 موصوف بوده ابا عن جبرین استان ملک با سببان درگاه خلعت پناه بخدمات ارجمند
 و سنا سبب بلند سرفراز شدند تعین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه دست فرموده عتبات
 بلاغیت باد شاهانه شامل حال و کافل امانت و آمال فلاس فرموده از
 استدای فلان دیباچه رفته دیوان بیکی گرمی صحنی قلی بیکی نوشته
 چون از نزدیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم سطلین انسان فعال لما یشاء منشور جهانگشا
 نواب مایون مارا بطریق اعز اس سلطان العادل علی الله نے الارضین موش و مرن
 ساخته و گانه نام را که مستحقان نعمت رحمت اند با نعام عام عدالت شامه
 نواخته میبست مکنون خاطر خیر و مرکز ضمیر شیر آفتاب تاثیر است که عموم خلایق
 بفحوائص کلام تراعی و کلام مسئول عن رعیت در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و
 محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تقدیر اتوبه از گریان لثوفین صفا کشید
 و بساط ظلم و جور را بصفحه روزگار نور دیده باشد و مشیت ایل مرام و سر انجام وقوع این
 غم مهم موقوف به تعین شخصیت که بصفت ستون تمیز و وارسید گس مستف بود و باشد
 و مصداق انبیاء صحت احوال فلاست که از شاه و اکت با صلاحیت انجام خدمت بر تو

در وقت خوش که هر یکی را آینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام هر چه بخت می آید
 مطلب از شاخسار و گل می چیند بنابرین بر خیزد و آن آتش پرده پوشیده نیست که سواد و شکر
 که زاده و پرورده این گستان باشد سبب حصول تاج غایت حاصل است از این بابت که نیست
 و تحقیق و در عتاد و نواب جایون ما بر فلان رقمیکه بجز واحد را در این محله خوش
 اما ملک خوش شسته از روزیکه مستحق و یوان قصا بقلم نهفته املاک متن شاه و شرافت
 انام را در سوره خلود و دفتر دوام تمام نامه نواب کا سیاب جایون ابواب جامع شود
 و پیش پیش حال حوال کافه برای اینچنان افضال و انعام ماحول منتهی پیوسته مرکز
 حاضر و الا و ملحم ضعیف و غلا نیست که چشمت از کار شناسان که بر یور استی راست قلعه
 محله بوده خدمت ایشان با عن جری بنده طوره رسیده از اشالی و اقران ممتاز و سر فرار
 فرستیم نهاد و بیاجد رفته تا قلم بفرستید شمع شاد و منظور آمال بایا و عباد
 از روزیکه سر رشته تمام انام و خل و عقد امور کافه خاص عام را در کت کفایت
 و قیاس در امت نواب کا سیاب جایون ناگفته پیوسته مهبت و الا و نیست علیا مستور
 و خلوت بر آنست که بنحوا اجرا الا الموده فی القرب و رعایت و مراقبت جمعی که از
 سلاله خاندان طبعین و طاهرین بوده باشند ایشان را برید عیو اطفا و عیو قیاب بین الاشالی و اقران
 ممتاز و سر فرار فرستیم و بیاجد رفته تا قلم بفرستید خان قولار آقا سیب طبعیت
 حضرت آفرید کای و سایه جناب پروردگار متقنی آن میباشند که سر رشته تمام غلامان شیرازه
 امور بنده گان بسبب تعین چشمت از کجاست خدمت شعار که عیار بندگی ایشان کجاست

در وقت خوش که هر یکی را آینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام هر چه بخت می آید
 مطلب از شاخسار و گل می چیند بنابرین بر خیزد و آن آتش پرده پوشیده نیست که سواد و شکر
 که زاده و پرورده این گستان باشد سبب حصول تاج غایت حاصل است از این بابت که نیست
 و تحقیق و در عتاد و نواب جایون ما بر فلان رقمیکه بجز واحد را در این محله خوش
 اما ملک خوش شسته از روزیکه مستحق و یوان قصا بقلم نهفته املاک متن شاه و شرافت
 انام را در سوره خلود و دفتر دوام تمام نامه نواب کا سیاب جایون ابواب جامع شود
 و پیش پیش حال حوال کافه برای اینچنان افضال و انعام ماحول منتهی پیوسته مرکز
 حاضر و الا و ملحم ضعیف و غلا نیست که چشمت از کار شناسان که بر یور استی راست قلعه
 محله بوده خدمت ایشان با عن جری بنده طوره رسیده از اشالی و اقران ممتاز و سر فرار
 فرستیم نهاد و بیاجد رفته تا قلم بفرستید شمع شاد و منظور آمال بایا و عباد
 از روزیکه سر رشته تمام انام و خل و عقد امور کافه خاص عام را در کت کفایت
 و قیاس در امت نواب کا سیاب جایون ناگفته پیوسته مهبت و الا و نیست علیا مستور
 و خلوت بر آنست که بنحوا اجرا الا الموده فی القرب و رعایت و مراقبت جمعی که از
 سلاله خاندان طبعین و طاهرین بوده باشند ایشان را برید عیو اطفا و عیو قیاب بین الاشالی و اقران
 ممتاز و سر فرار فرستیم و بیاجد رفته تا قلم بفرستید خان قولار آقا سیب طبعیت
 حضرت آفرید کای و سایه جناب پروردگار متقنی آن میباشند که سر رشته تمام غلامان شیرازه
 امور بنده گان بسبب تعین چشمت از کجاست خدمت شعار که عیار بندگی ایشان کجاست

در وقت خوش که هر یکی را آینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام هر چه بخت می آید
 مطلب از شاخسار و گل می چیند بنابرین بر خیزد و آن آتش پرده پوشیده نیست که سواد و شکر
 که زاده و پرورده این گستان باشد سبب حصول تاج غایت حاصل است از این بابت که نیست
 و تحقیق و در عتاد و نواب جایون ما بر فلان رقمیکه بجز واحد را در این محله خوش
 اما ملک خوش شسته از روزیکه مستحق و یوان قصا بقلم نهفته املاک متن شاه و شرافت
 انام را در سوره خلود و دفتر دوام تمام نامه نواب کا سیاب جایون ابواب جامع شود
 و پیش پیش حال حوال کافه برای اینچنان افضال و انعام ماحول منتهی پیوسته مرکز
 حاضر و الا و ملحم ضعیف و غلا نیست که چشمت از کار شناسان که بر یور استی راست قلعه
 محله بوده خدمت ایشان با عن جری بنده طوره رسیده از اشالی و اقران ممتاز و سر فرار
 فرستیم نهاد و بیاجد رفته تا قلم بفرستید شمع شاد و منظور آمال بایا و عباد
 از روزیکه سر رشته تمام انام و خل و عقد امور کافه خاص عام را در کت کفایت
 و قیاس در امت نواب کا سیاب جایون ناگفته پیوسته مهبت و الا و نیست علیا مستور
 و خلوت بر آنست که بنحوا اجرا الا الموده فی القرب و رعایت و مراقبت جمعی که از
 سلاله خاندان طبعین و طاهرین بوده باشند ایشان را برید عیو اطفا و عیو قیاب بین الاشالی و اقران
 ممتاز و سر فرار فرستیم و بیاجد رفته تا قلم بفرستید خان قولار آقا سیب طبعیت
 حضرت آفرید کای و سایه جناب پروردگار متقنی آن میباشند که سر رشته تمام غلامان شیرازه
 امور بنده گان بسبب تعین چشمت از کجاست خدمت شعار که عیار بندگی ایشان کجاست

در وقت خوش که هر یکی را آینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام هر چه بخت می آید
 مطلب از شاخسار و گل می چیند بنابرین بر خیزد و آن آتش پرده پوشیده نیست که سواد و شکر
 که زاده و پرورده این گستان باشد سبب حصول تاج غایت حاصل است از این بابت که نیست
 و تحقیق و در عتاد و نواب جایون ما بر فلان رقمیکه بجز واحد را در این محله خوش
 اما ملک خوش شسته از روزیکه مستحق و یوان قصا بقلم نهفته املاک متن شاه و شرافت
 انام را در سوره خلود و دفتر دوام تمام نامه نواب کا سیاب جایون ابواب جامع شود
 و پیش پیش حال حوال کافه برای اینچنان افضال و انعام ماحول منتهی پیوسته مرکز
 حاضر و الا و ملحم ضعیف و غلا نیست که چشمت از کار شناسان که بر یور استی راست قلعه
 محله بوده خدمت ایشان با عن جری بنده طوره رسیده از اشالی و اقران ممتاز و سر فرار
 فرستیم نهاد و بیاجد رفته تا قلم بفرستید شمع شاد و منظور آمال بایا و عباد
 از روزیکه سر رشته تمام انام و خل و عقد امور کافه خاص عام را در کت کفایت
 و قیاس در امت نواب کا سیاب جایون ناگفته پیوسته مهبت و الا و نیست علیا مستور
 و خلوت بر آنست که بنحوا اجرا الا الموده فی القرب و رعایت و مراقبت جمعی که از
 سلاله خاندان طبعین و طاهرین بوده باشند ایشان را برید عیو اطفا و عیو قیاب بین الاشالی و اقران
 ممتاز و سر فرار فرستیم و بیاجد رفته تا قلم بفرستید خان قولار آقا سیب طبعیت
 حضرت آفرید کای و سایه جناب پروردگار متقنی آن میباشند که سر رشته تمام غلامان شیرازه
 امور بنده گان بسبب تعین چشمت از کجاست خدمت شعار که عیار بندگی ایشان کجاست

موجودات و اصناف کائنات بتاج اعتبار و ترویج ساخته و مژده جان بخشش و کفایت فیض برادر
 و ناخته این انجمن پریشان کتاب صنعت را شیرازه تالیف از رشته حکمت عملی سلاطین و نشان
 و ابواب بگزار اسایش همیشه بهار تمدن بر چهره ایشان کنند و از نیست که خواص صاحب یقین
 و سلاطین حقیقت بین بشکونه گزین و بهت عظمیای پیوسته نباشد از کفایت کامله علاج
 سواد مزاج احتیاج کافه انام نیابند و در حفظ محنت اعتقاد اخلاص منتشان جبهه میفرمایند
 و بجهاد و الهی که نواب پهلوانان نیز از طلوع تابش خورشید دولت و منش انفس عیسوی
 خواص صبح سلطنت تبرای که بر غایت از راه هموم هموم از قلوب خواص عوام میبایند و ازین
 قانون حکمت پیوسته ملاحظه نمائید که اساعده الطاف و احسان میفرمایند و بیاجبه محنتی و چنانکه
 شامی خلان بنو جهات شایسته سرفراز گشته باند که چون نشانی طریقه مرقیه سلاطین مجتهدین
 این سلسله علیهم آن بود که در حین عبور از درگاه سلطنت و الا و التکابر جایش خلافت که
 که در حقیقت نوروز فیروز عالیشان بهار عالم افروز بر و جالست لباس نام نامی اسم
 مانند رخت نوروز تجدید میفرموده اند اینچنین در خاطر و الا و ضمیر منیر آسمان سام کون بود
 تا درین هنگام که آفتاب جهات بر هر حل تحویل نموده و ابواب شکفتند و بناطیر بر
 خلوت نشینان آسمان اکرام کشود و زمین آسمان شکفته و خندان ایام تنه بر چهره نیست و
 قرآن سعدین نیز اتفاق افتاده این اراده اندازد از بار که بتدریج قدیم حکمتی بر نور و طوق که از
 جلوه وقوع نموده بر آئینه نام ناست بطراز سیمای منظر گردید و در پس منابر و جبهه نامین این نام ناست
 زیب و بهایافت در ساین این نوید جالفر انبوهه اهتمام فلان شد و بیاجبه

کتابخانه عمومی آستان قدس
تاسیس شده در سال ۱۳۰۲ هجری قمری
مکان: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۷

[illegible][illegible]

۹۵
 دودمان وین وین
 دستار از گلستان
 تا پیش ۱۳۳۷
 ۹۵
 آستان گلستان
 ایران اسلامی
 وین وین وین وین
 وین وین وین وین

این کلام در حدیث آمده است که هر کس در این کلام سه مرتبه بخواند از هر بیماری که مبتلا شود برآید و از هر شیئی که در دنیا باشد محفوظ بماند و از هر دشمنی که در دنیا باشد محفوظ بماند و از هر شیئی که در دنیا باشد محفوظ بماند

و بیا که بر سر خط قرآن نوشته شده
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَقًّا وَاَقْرَبًا
 جمع حذات است بر آن خداوند که در هر زمین و هر بیدار
 و خَلَقَهُ فِي الْوُطْنِ الْكَرِيمِ وَالصُّلْحِ فِي الْفُجَاءِ وَاسْمَاوَا
 و آسمان را در وطن کرامت و صلح در فجاءه و اسماء و سفر کنند
 وَصَلَّى عَلَى الْيُسُوفِ الْكَلْبِ الْيُسُوفِ مَا كَانَ نَظَرًا وَاعْتَبَرَتْ
 و گردانید بر سر چشمه های سرداران و قبیله شد ندیننده و خط و پر کرد
 عِيَابَ تَبَارَكَ مَثَلًا وَاَزِيحًا وَاَوْجِبَ لَهُ مِنْ دِيْنِ اَنْ اَلْعَاكَا
 در باب موج و خط را در جای که طبع ازین باب است و واجب که بر آن خط از کبری وجود
 مَوَاجِبًا وَاَوْجِبَ لَهُ مِنْ دِيْنِ اَنْ اَلْعَاكَا وَاَوْجِبَ لَهُ مِنْ دِيْنِ اَنْ اَلْعَاكَا
 مشایخ و در فریضه و یانید گناه چنانکه با غلبه آن فریضه دارد و بودار
 اِنَّ اَتَكَلَّمُ تَكَلَّمَ وَاَلْغَرُ فِي تَكَلُّمِهِ غَايَةُ الْقُصُوْى اِذَا سَلَّتْ
 هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد
 صَمَتٌ وَاَمِنْ صَمَتٌ لِحَاكَمَاتٍ مَتَحَاتٍ مِّنْ اَهْلِ الْهَيْتِ
 خاموش شد و هر که خاموشی یافت جنبه های حرکت کننده آن از جنبش عشق
 حَقِيْقَةٍ مِّنْ عِيُوْنِ الْكَيْفِيَّةِ الْمَعْنَى الْعُمِيَانِ فِي لِبَاسِ
 پنهان از چشمه های اغیار و معنی برهنه در لباس پوده های

این کلام در حدیث آمده است که هر کس در این کلام سه مرتبه بخواند از هر بیماری که مبتلا شود برآید و از هر شیئی که در دنیا باشد محفوظ بماند و از هر دشمنی که در دنیا باشد محفوظ بماند و از هر شیئی که در دنیا باشد محفوظ بماند

این کلام در حدیث آمده است که هر کس در این کلام سه مرتبه بخواند از هر بیماری که مبتلا شود برآید و از هر شیئی که در دنیا باشد محفوظ بماند و از هر دشمنی که در دنیا باشد محفوظ بماند و از هر شیئی که در دنیا باشد محفوظ بماند

سخن خورشید
سخن خورشید
سخن خورشید
سخن خورشید
سخن خورشید
سخن خورشید
سخن خورشید
سخن خورشید
سخن خورشید
سخن خورشید

اشتهار الکلیه فحسب من رويوه ولا يصار حيدنا
 من صاميت احمد مصارع الخطباء بلسانهم ناطقا وتبارك
 الله من ناطق انجز يسيرهم فحسب من كان في مصراع البيان
 سايقا علمه الله بالقلم عند كونه قارا لا لاجل ما لا يحصى
 الا قاصلا وراشعه بالبيان ما قصه عن نيكه باء ادراك
 الا واخره والا وائل صا رب يد الاخذ ان فخر نال مؤثرات القراء
 يكبره انظر الى ابيته الجاهية وينزل له شعرا في الطاهر
 سبحان الله نيل اربن ان في درغلطان او حلقه صحت وجوه زهره جبينان اين
 آبرو و نه گهاس سرج خالي محياي شترمي طلقان را در حدقه چشم دیده و ران
 اين نگ بوسکه صوت زرد که خانه اعتبار از و تمام و آبی کلام سادوی را از مرصع کار

برده اسه سیاه پوشیده از دیدن صاحب مینا پیرا زب
 خاموش که خاموش کرد و بنام خطیبان زبان خود در حالیکه گویاست و در
 گوای که عاجز کرد و بر خود اسب و دست و پا نشد کسیکه بود و رسید ان بیان
 پیشه کننده آموخت از رضا التسلیم وقت بودن خود خوانده براسه آفرینش انچه نیکه
 فضلا نقش کرد براسه آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن دست و پا یافت
 سنان خردین و تقدیرین شد قاصد و ستان و حاسه خوانه را اشارات قران مجید
 و سجد میکنند براسه آن نظر براسه انکار کننده سرکش و فرو دس آید بر آن خوشیان معانی
 سبحان الله نیل اربن ان في درغلطان او حلقه صحت وجوه زهره جبينان اين
 آبرو و نه گهاس سرج خالي محياي شترمي طلقان را در حدقه چشم دیده و ران
 اين نگ بوسکه صوت زرد که خانه اعتبار از و تمام و آبی کلام سادوی را از مرصع کار

سبحان الله
 آبرو و نه گهاس
 اين نگ بوسکه
 صوت زرد که
 خانه اعتبار
 از و تمام
 و آبی کلام
 سادوی را
 از مرصع کار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

درآمد از فروش
بازار و دریا
نقشه کشی
درآمد از فروش
بازار و دریا
نقشه کشی

بهر محجرات انبیا و رسل چنانچه در است افروخته و طریقت سلوک مسالک بخلق و خلق بکار
 آموخته تا کبارا با بشارت انوار مغفرت و فزوان گوهر سعدین شیشیل بشر و زمین آید
 اتم کتاب قضا و قدر است که رسول ثقلین و پیغمبر صغیر و کبریه نشانی است از انکشت نامی مقرب
 درگاه حدیث و مشارالیه مهران خلوت انس ساخته تا به تمام راز و سر و رخ پال نال
 اعجاز کاش تخت و کار انداخته و پروه خلاف ملل اریان را بقوت باز و بسته دین
 متینش کیو انداخته صلوات الله علیه و آله و سلم خصوصاً علمای این عمده و کاشف و مکتب و مکتب
 و تیز و قاصد و تیز و حضور غیبه اسرار الله الخائب منظر العجائب و مکتوب الکتاب و کتب
 از اعظم سیر شد که انتم و برهان شد که انتم و آله الطیبه الطاهرین اما بعین گوید رقم حروف
 پریشان الواثق بر حمت رب العزیز اللطیف محمد الطاهر الوحید الشریف که چون علم صرف
 بهر اد علوم و فنون قواعد و رسوم بلکه بنای هر علمی بان شید و دریافت خیایاب
 فرغانه اسباب آن مودیت اندیشیدگان که اتمام شان در تمام آن پیش مجاب
 غوم شان رسیاق بحث و محض پیش بوده معاون اینک را شکافه و گوهر های
 گران بهای رموز مایه درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آنرا از غبار
 تفرقه و تشویش پراخته اند لیکن بمحصلان این عهد را بنا بر شتغال علوم عقلیه از توجه
 این علم شریف غفلت حاصل و شاید این فن از حلیه رواج عالم گشته و غفلت از یاد
 و مقامها و با وجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و غور و متناهی از تقابل
 شود اتم آن شوار و بدیجیت این سماع گراست که خریدار است چون در بنیوت بعضی از آن

[illegible]

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب غیب را بداند...

و احباب اینها که حسن اعتقاد باین غیب داری و دانش بود و داعی دریافت بران دست
 که دو شیرکان این فن را که در دستار نقاب غیب از دیده اکثر پنهانند و محلی باین
 فاش آید و این نقاب حجاب از چهره کشاید بنابر پنج این مسؤل استعنا این مامول
 با کمال توجرع بال و تشنت حال را بخلا بدان قیام نموده تباریم چنانچه حکام ستم
 پیرایه تمام پوشیده و چیده است از ناظرین آنکه اگر بخطاب و قوف یابند در اسلام آن شوند
 و ذیل اغماض بران پوشند و بیایچه رساله که بزبان سلطان و راداب
 تعلیم حوارج تالیف نموده و اناس غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان
 بطور که بلبس مست از روایم گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و کس عمل از چاشنی
 شده شنای او در شورش واقع است که قشر الفاظ را بلبس معانیت پیمان داده و از غوغایی
 می باشد و چنانکه اختلاف طروف نرین و سیمن و سیفالین را در رسالت نشا داده
 و غلبه نیست همچنین لغات که ناگون را در اداس حمد حضرت بچون پله همگام و نسبت
 تساویست تازی بلفظ ارحمان سلسله چنان سواست و پارسه بعبارت بخشایند
 انس و جان طالب نوال شایسته بطلی که در خلوت کده غرض حال عارف پیرایه یارب
 در پرده فاخسته اش در لباس قدوس بصد بار و صفه اظهار است آورد و سرانجام الایه
 بایه است و ترانه مرغ شب بنگ ز فرشته یار و دست از جدول زبان عارف بنزه حق میبرد
 و طائر شب زنده دار تیر حق میگوید در ویش تر و لیده مو که زانیش تفش است بکلف اجتناب
 شانه بر زبان آورده و بدید و شعرا بر سر شانه نمیدانند زانسان یادش که زده پرده شرفستان پیش از رسیدن

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این کتاب غیب را بداند...
 ۱۰۶
 سینه زانسان از
 سینه زانسان از
 بطن عمارت و شایسته
 نا بطن ایدان ۱۲
 جدول لغت
 نه خود و ۱۲
 شایسته اسلفظ
 جانشانه ایدان
 که در لفظ شایسته
 شان اردو لفظ
 شایسته سینه
 شایسته خلیل
 ۱۳

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بالکمه بنیازی و قد خوسه مثل ست در کتب تعلیم همه تن چشم جای و در میان شکار جهان با دست
در عرض گاه سپاه مشهور بانسان که خلاصه جهانست و این در بزم خوش گاه رها خا لانا
غالب حریف ست و چون اینک نوع و راخذ این جنس علم اکثر تعلیم زبان ساخته و بطریق
ساز علوم و ران باب کتب رسال پر داخه اند و بکلیف تعارف زبان که بیشیری از کار گذران
این امر حاصل ترکان میباشند بدینچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند گفتگو نموده و طریق بیابان
و بدین نه پیورده اند و با وجود غرض و کمال شرافت تعلیم و دفترست تا غائب بغیر
از فرزندان شغلان آن نبوده و تصنیف که مناسط اعتماد تواند بود از متدبسان کتب
نشوده و امروز که در این شکل گرامه به پیرایه وقت فلان هر صنعت نامه دار
بر سر این غیر ایشان را از اشرفیات نبی چنان بر تو داده که درین فن کتاب مرتب گرد که
دید و ران رشح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط آن جناب
حاصل و باعقاد شریفه شان این غریب دیار کمال نگارش چنین منشور الادب بر
قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته اینجا از تعلیم پاشانان و
خان الاشان بلند رکان را بشارت و تحفه معلوم شده باشد در سبک بیان کشد
بفواکه الما مودعه در سپیم انیکار را که اطاعت بر میان استوار گردانید انکسار
از دقیقه شناسان رموز بار یک بسینه آنکه اگر بخلاصه و موقوف ایند سبب جنابی مایا
تارند و باز اعراض برین حمید ضعیف بنیدارند و با صلاح آن پروازند و الله موفو
دستمان تا بحکیمه و اوقات حال خاقان صاحبقران سلطان صفویه نوشته

و قیامت از آن روز که در آن روز
فراختر بیرون آید و بر سر
۲ ششم از آن روز که در آن روز
از آن روز که در آن روز
استعلام حکایت
مستند است که در آن روز
از آن روز که در آن روز
استعلام حکایت
مستند است که در آن روز

بنیادین خالق را سر است که زبان محبت کمال را از کلمات کسوت طاعتی در بر
کرده که در قضا و حدائق سخن بهرانی بابل فصاحت کشاید و دل معرفت مشت را
بصفت قدرت جلالت آئینه گیت ناسی داده که شاید رضا و تسلیم در و رات ای جلوه
نمود نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بنیاز و در هم پیچیده و فلک کسوت را از اسرار
غاشیید بر و کشیده از خطوط شعاع خورشید عالیا بظلمت با سحر خورشید کشیده که بکلیه
شوخ جنبان از ان در گذر و در یک ستایش گلب روان با دیده عجب و جلال و عجب است
لیا و ایش کورق از دیوان عظمت و اجمال مشغول زینت عجب در شان زینت
تعالی شاه الله اکبر و زبان به معانی فصیح بیان در توصیفش از چیم قیام کند انکسار
و اسرار چون با درام ماند و در لاله شجر و دشتان لامکان سیر را چون دانه درینام
افشاند و چین پیر افکش ایوت را از آب و آتش کسوت گل رهنما پوشیده و حکایت
مشغولی ذکرش زبان سوسن ابر سر تاج اعتبار کشیده خواب ببلازا از دیده بیدار بشوق
تا شام گلزار در گیان چمن نیخته و به نیزنگ بلوغ قدرت از سبز و آب بیدار و خواب را
در هم آمیخته دست قدرتش از سر و بر فاخته تنم غاشق و آبر کشیده و خنجره دالت کشش و کشش
بگفتا جامه صبر عنایان جیب گلهای چمن برهم دریده و مشغولی ساخته
از لطف بختکیان و چار صد باغچه کن فغان دیده ام این باغ یار رنگ و بو
یک گل رخاست شب در ز او و چون قدرتش نسبت بجل ز آید اول از ماند و بکلیه
کیورق از و فر و روزگار یک گل خود دست ز باغش با سحر قدرتش آورده و چون آب

[illegible]

مؤلف: مولانا ابوالکلام آزاد
 مترجم: مولانا ابوالکلام آزاد
 ناشر: مولانا ابوالکلام آزاد
 محل: مولانا ابوالکلام آزاد
 سال: مولانا ابوالکلام آزاد

بر صفت روز از چه تار کیم شب پد که هر چه سر بر خط فرمان نهاد و از گنج کاشن کمرش داد
 کل روز سبزه شمع از شمع عجز آگین لطف خلق اولب کند و هر آسمان مانند طلبگر آینه
 ماه نواز پشت بام گردون جال جهان آسما در ابا گشت خطوط شعاع بر دم نموده
 خواب را در یک دور نماه بیدار دلان ساخته که بان جزئیات قیام افتاد و گس و تعلیم را
 تو نماند و در این گستان نور دیده بود گلهای بی اعتنا که توانند چیدند و در آن کالبد انار
 بستون استخوان و غنای لعلین افروخته دارند آری که تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش
 چهره جهان آرا افروخته یک روز از شعله شوق چون دماغ لاله بر تخت بلند بایه غنچه خاکستری
 میاز و در گریه میاند سیاه دماغ از دیده اعتبار بر اندازد و در سحر آینه اگر خاک صبر
 بیان بازمان جوین در مسیبتن چشم گلی در یاد محبوب پوشیده خود را با گشته بر
 نموده باشد در نگار عیب پوش را ازین آینه نقش نما به مثل چه زود و در گاه
 عظمت که حرات حقیقت نماه استیاست از نقاش محبت چه تهنه برم که چون
 نگاه از آینه باز بین و نشود و بیت ای حیرت صفا تو بند زبان مانده انگشت خیرت
 زبان در دهان مانده با شوق دل چه ساختم که با آنکه چون حجاب ز بانم را آب کرده باز هم
 برگشت بجز شکر این آرزو میاز و بیت در ز بانم و صفت او چون بوی در گاه
 کل است و پنهان ازین شین نام جانان چنین در دست و لی نمت حقیقه که پیوسته
 از روز و شب شمرده او ان گسترانید و گشت و در روز و یک از مانده احسان بیک سبزه
 رسانید و خاک را در چله خانه حرمت ملکه آید و بیهوده ای که در گاه مطهر است

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فوتوگراف
دوران حیات
خود و خانواد
از آقای
اسماعیل
محمود

[illegible]

اسرار و مباحث آثار گردانیده از پانصد و شصت و صاحب اعتبار
ریسانیده از اجزای این مختار فرموده را از درگاه ابر رحمت شیراز جمعیت بست باشند
گشت نظم منع اوراق حواس را در یکدیگر پیوسته انظفیل چلوه که دست پروریده و دست
او بود از خطاب انسانی تاج انتخاب بر سر نهاده و چاقب خلافت عظمی از عنایه
دور وی پوشیده زلال نموت و رسالت را که ازین منبع حکمت اسلحه بجوش آمده بود
در جداول عروق و اعصاب ایشان در سینه جاری ساخت و چون نوبت جریان این لال
حیوان رنگارنگ وجود ایشان بدایر غیب الازهار بسته ما شدم رسید شب مختلفه اش
در هم پیوسته معلوم و حدیث پذیرفت و از حوضه قلب مطهر سطلی سر برآورد و دراز
حوض شیراز و در جانب بیک حیدر ایستاده وجود گر اسرار و شش بخش دیده بار یکدیگر
ادراک ماصدق منی تو لا اله الا الله که چمن طراز گلشن علت غایب اجاب و تفتاح
ابواب مسدوده قلع بسج شد و طائر بلند پرواز صدره المنتها بالادست
خیر بایر شست و وجود بلند می و سپیدی آفتاب وجودش پیش از دیدن صلح بجا
و کمین در طلع شریعت مقدمه اش سر خمیه انوار فروع اصول و فروع شب معراجش را
مانند خضران اعجم علم آفتاب یکدست در انجم درخشان درخشان کوه هر کار نستم و قیود
در برابر قناران تنگنا به حوادث را بوعت آما و خلق خوشش دلیل و زهر
لا مکان خیال استیضات از این دشت از خلق حیرت انگیز است که چون مه دید
خورشید جهان را به او بازگشت احوال در تماشای دید میضای او و چشم

عبدالرحمن بن محمد بن عبدالمطلب
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب

متصل گردیده و راجع ایمان اصناف اعم و کافه سینه آدم ازین مایهین سینه
 و ریتان باشد و مید که این گم گشته قیه بیجا صلی و اسیر سینه پا و سگه را نیز
 ازین سلسیل فیض و ازین چشمه سار غیض نصیب گردد و بحد و علی و آلهما الطیبین انظر
 و بعد بر آت خاطر مساجان مبادول بار یک بیت و در صند بندان نلکست آفرین
 که تیر سلسله صافیل انوار تجلیات شائسته قبول تماثل مستفقه گردیده و غنچه شش و منطبق
 میگردد اند که چون بقصد تناسل انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از زوره تا کجور
 دست احتیاج و زمان ارتباط یکدیگر میباشند و مستحکم است برهان انجیل و سید عالمی که
 چشمه های صغیر امیل توصل بانهار عظیمه و دایره بزرگ را بهر منصول محیط پیوسته و یک
 بیقراری دارد چمن پیرا این تربت آباد است نسیله خورامواج بحر طوفانی بهیم و اسیر
 محظوظ و حیدر پیوسته در راز و اسرار بود که با مان و لث صاحب شکر کتی تشبیه نماید که
 بهمت مغرور خاک و بهر است تاملش را کمال بجا هر دیده اعتبار و بنگر چاکرانش را سیرایه فخار
 سلسله سلسله با و انشاع فتواند شد هانا در هنگام نکاش این مراسم دیده تحت سیر
 اختر و کار بود که دعار اباست و در غوش و نهال طلع اتمار حصول مطلب بار ووش کشیده و
 و اهل حضرت خدیو زمان فرمانفرماست مالک ارواح و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و آکا و قیاس
 سلطنت و بادشاه طامی اربع سعادت آسمان بکشد علاج معارج برز و در جسد کل منشیه بها
 کششون خلقت غنی نهال بر منند حدیقه دولت بهینا آبر و سه گوهر هر دو و مرث جهر شیر
 ابدار پرست و شجاعت کور دیده میانه قوت پادشاه عالم درس عنوان علوم و ادب

این سلسله ازین مایهین سینه
 و ریتان باشد و مید که این گم گشته قیه بیجا
 ازین سلسیل فیض و ازین چشمه سار غیض نصیب گردد
 و بعد بر آت خاطر مساجان مبادول بار یک بیت
 که تیر سلسله صافیل انوار تجلیات شائسته قبول
 میگردد اند که چون بقصد تناسل انتظام سلسله آفرینش
 دست احتیاج و زمان ارتباط یکدیگر میباشند و مستحکم
 چشمه های صغیر امیل توصل بانهار عظیمه و دایره بزرگ
 بیقراری دارد چمن پیرا این تربت آباد است نسیله خورامواج
 محظوظ و حیدر پیوسته در راز و اسرار بود که با مان و لث
 بهمت مغرور خاک و بهر است تاملش را کمال بجا هر دیده اعتبار
 سلسله سلسله با و انشاع فتواند شد هانا در هنگام نکاش
 اختر و کار بود که دعار اباست و در غوش و نهال طلع اتمار
 و اهل حضرت خدیو زمان فرمانفرماست مالک ارواح و ابدان
 سلطنت و بادشاه طامی اربع سعادت آسمان بکشد علاج معارج
 کششون خلقت غنی نهال بر منند حدیقه دولت بهینا آبر و سه
 ابدار پرست و شجاعت کور دیده میانه قوت پادشاه عالم درس

این سلسله ازین مایهین سینه
 و ریتان باشد و مید که این گم گشته قیه بیجا
 ازین سلسیل فیض و ازین چشمه سار غیض نصیب گردد
 و بعد بر آت خاطر مساجان مبادول بار یک بیت
 که تیر سلسله صافیل انوار تجلیات شائسته قبول
 میگردد اند که چون بقصد تناسل انتظام سلسله آفرینش
 دست احتیاج و زمان ارتباط یکدیگر میباشند و مستحکم
 چشمه های صغیر امیل توصل بانهار عظیمه و دایره بزرگ
 بیقراری دارد چمن پیرا این تربت آباد است نسیله خورامواج
 محظوظ و حیدر پیوسته در راز و اسرار بود که با مان و لث
 بهمت مغرور خاک و بهر است تاملش را کمال بجا هر دیده اعتبار
 سلسله سلسله با و انشاع فتواند شد هانا در هنگام نکاش
 اختر و کار بود که دعار اباست و در غوش و نهال طلع اتمار
 و اهل حضرت خدیو زمان فرمانفرماست مالک ارواح و ابدان
 سلطنت و بادشاه طامی اربع سعادت آسمان بکشد علاج معارج
 کششون خلقت غنی نهال بر منند حدیقه دولت بهینا آبر و سه
 ابدار پرست و شجاعت کور دیده میانه قوت پادشاه عالم درس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

طرد والی محبت قاطع و برهان سامع صاحب قریب گیر است دست ظفر و نصرت روشنی
و بدین فتح و فرست ششده خورشید جهان کشائی بریایه عاقل ادب بخشی و ملک آراسی
کیمی از جویان بنجیر عدالتش شریعت نو شیه و انی گسترش شیه خاک را اش به کتاسه سر به کتاسه
برتری نازل ترین پایه مرتبه بندش سرور ارکین پایه مسیح قدر از جبهه ش بیست فطرت داد
سما و خوان صانع غیب و شهود کنجکا دس اندیشه عالم بنیایه اسرار وجود عینک
و در نامه خیمیش آیندگان تعلیم وجود را پیش از وصول بهتریند اسکان بر راه دیده فطرت
گویند بر آوازش صد طفلان حوادث را از شیشه عدم شنیده مکان غیش مرا به تعلیمات
ملکوت آسرا پوشیده از این دیم آرا محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد مناجم و ایت برگزیده
دارا آسمان زمین حاکم مطلق العنان صفت آباد ما وطن مخترع و دیمیم صاحب طبع رسا
و عقل ستیقم قوت بالی طائر بلند پرواز ترین مسکون سایه حرمت خالق چونم جان بخش نسیم
روح پرور بی بیار موسی اعجاز کسری بساط طهر گردون راشاه فرزند هنر تو ای عظمت
و اقبال رایت فتح و طفر جمع البحرین شجاعت و کرم منظر السعادهین ناز نعم خود سال بزرگ
فطرت درویش پرور و الارقت نفس صبح صادق اکاسه حیات جاودان قلب بادشاه
آتش آلوده سعادت سید عیاج معاجم پایه بلند شکلی و سادگی بنیایه سایه پرور غایت لایه
سودید اسه دل مقبلی آبر و مرات در شیشه حجاب گوهر باین بهت توجه دریایه جرات آمل
بخش مریخ ایام دار گردش افلاک تیرگر و خوشترام حامل کوکب عدالت طرازه نامل و ادب
و مظلوم نواز که شیر شاهین تیر بال خصم اندازد صد کوس بلند آوازه سرافراز کرد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
عنه سواد خالق
خانه سواد خلق
عنه در جبهه
بوم بخت
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
عنه سواد خالق
خانه سواد خلق
عنه در جبهه
بوم بخت
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
عنه سواد خالق
خانه سواد خلق
عنه در جبهه
بوم بخت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
عنه سواد خالق
خانه سواد خلق
عنه در جبهه
بوم بخت

۱۱۵
 شاه فلک مرتبه عباس شاه که به پیشوای اندیشه و او ستادی فطرت علم شتبا
 برافروخته اند قاست قابلیت و ستودار اهل ادب و ارکان قافله سالاران اهل طریق
 ایمان انتخاب مجموعه نفس آفاق جاسوس اهل اعتبار و اترها از روح استحقاق و آگاه علم کون و مقدر
 و قاض طاعت نور نور حقیقه دانش نور حدقه بنفش فوت بار و علم و عمل که کمال عبادین
 و دل فرورین گشتن گفته رسوای می بهشت از بار همیشه بهار تازه گوشتی حاجت بیایا
 بقوت دیده اگر آسمانی نقوش بیگانه دین مبین بزرگ خدا شناسد و بهر کار که گشت خدایم
 که و کثرت عقد و رسم در جایار و مآدایا بر سر بنجر طراز عیسی بهر پاسبان خورشید
 جاسوس و اسطی میلا و ظلم از بیم اسکان بیرون مداخله برزم آرا عقیده قش بر جاسوس هم از
 ساخته خامه از انالین سر قمار بلند مغرور که مد و از جن جنش چون پیم قاتل با ناپسندیده قلوب با

جلال فیض استعارات و تین عبارات با وجود رتبه بلند ولی منتی و خد اوند گاری مستحق است که
 و بنده نواز را و گمان طبیعت را بر این پایه اصلاح می پوشیدند و هر یک زبان را از عجز و شکو گزری غلغله ای
 بیرون آید و من متعذرت که باین گردش نبایسته تم وین منته ای کاش و آغاز حال کنان و بی
 با مصل و در هر یک جهان از شکایت بر سر میگردانیده راه طی میگذشتیم که از انرا و اکنون اسکان
 باز گشت میبود و مگر با روی آن مخدوم اجل رقم غفور زکات و جبرائیم گذشت که سجد سبحان الله قل
 خاصه که بنده با ذوقی مانع سیر او از وطن نمیکرد و وجه غایت سرکش و سبک خرام است که عیان
 سخن از دست این ساکب بقیر بر طلب نگاری گرفته باین صحرای بیخیتاس رسانید آن به که
 به نیروی امید آملی عطف غمان بودای مطلب نشت نماید احوال این بنده نیز باز از غفلت
 و نوازشات که از آنجی با طعنه میگردید مانند سایه که عدم انعکاس آن از نور ابرسیت لازم و معین
 ششم خدمت شهباز در کار خود و اجابت دانسته همه وقت در بندگی میبود از آنجا که حضرت ایر
 باد خداوند گاری از کلیات و جزئیات مأمور از کتاب امر به معصیت و نهی از منکر
 ظل آسمانی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع بادشاهان هفت تعلیم و موطن معاجان
 ماز و تعلیم ست میبودند و چنانچه شهباح را بقوس طراوت صاف و روش است مردم بد
 حاصل میگردد و بهیابنجه خدمت اتوا لا مرتبت صافی طینت مطرح است و انظار گیمیا آثار حضرت
 ظل آسمی گردید چون همواره خاطر اشرف ملاحظه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خوا
 آن در پیشند که لایق واقعات زمان اید تو آمان بسته اساق و انتظام
 در آید امر واجب الاذعان و فرمان قضا جراین نفاذ یافت که این زنده بهیچ که نبرد با طوع

حَقِيقَةُ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَهْلِ الْإِسْلَامِ كُلِّهَا
 وَأَوَّلُهَا وَالثَّانِيَةُ وَالْثَّالِثَةُ وَرَبِّهَا مِنْ
 تَصَوُّرِهَا الَّذِي فِيهِ الْعَقْلُ فِي رَأْسِهَا فَاتِّبَاعُ الْعَقْلِ
 خَالِ كُنْزِ الْفَرْقِ نَاقِصٍ فِي رَأْيِ ذَاتِ الْإِسْلَامِ
 الْعَقْلُ مَقْذُوفٌ وَالْوَسْمُ فِي تَصَوُّرِ صِفَاتِهِ بِحَالِ الْخَيْرِ مَحْمُولٌ
 عَنِ بَسْتِ شَدَّةٍ وَوَهْمٍ فِي تَصَوُّرِ صِفَاتِهِ أَوَّلُهَا حَرَّتُهَا بَسْتِ شَدَّةٍ
 فَكَيْفَ أَصُولُ الْكَائِنَاتِ بِصِفَاتِهِ طَبَاوُ الْأَصْدَادِ وَنَاطِقُهَا
 بَيِّنَاتُهَا أَصْدَادُهَا دُنْيَا بَارِكُهَا مُوَافِقُهَا كَرُونُهَا مَرَادُهَا غَايَةُهَا
 كِتَابُهَا وَجُودُهَا لِنَسَائِمِهَا فِي تَصَوُّرِهَا وَتَقْرِيقِهَا فِي عَقْدِهَا الْكَافِي
 كِتَابُهَا بِهَا فِي بَرَامِهَا وَرَدُونَ صَوْرَتَهَا وَفَرْقُهَا كَرُونُ عَقِيدَةِهَا بِهَا أَخْذُهَا
 وَفَرْقُهَا وَجُودُهَا كُلُّهَا مِنْ عَدَمِهَا السَّائِبِ وَالْأَكْثَرِ تَشَابُهَا
 فَرْقُهَا وَجُودُهَا مِنْ جُودِهَا وَوَعْدُهَا كَسَائِبِهَا وَوَلَا حَقَّ شَأْنُهَا
 الْأَكْثَرِ وَالْبَقِيَّةُ رُجُوعُهَا فِي رَأْيِهَا فِي مَطَابِقِهَا الْعَقْلِيَّةِ
 مَرْنَاتُهَا وَبَسْتِهَا أَوَّلُهَا بِرَأْسِهَا أَرَابُهَا آزَادِيهَا بِرَأْسِهَا عَجْزُهَا
 وَقَدْ دَامَ الْأَعْتَرَفُ فِي رَأْيِهَا أَقْلُهَا بِأَعْدَادِهَا مُتَضَمِّنُهَا بِرَأْسِهَا أَخْذُهَا

حَقِيقَةُ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَهْلِ الْإِسْلَامِ كُلِّهَا
 وَأَوَّلُهَا وَالثَّانِيَةُ وَالْثَّالِثَةُ وَرَبِّهَا مِنْ
 تَصَوُّرِهَا الَّذِي فِيهِ الْعَقْلُ فِي رَأْسِهَا فَاتِّبَاعُ الْعَقْلِ
 خَالِ كُنْزِ الْفَرْقِ نَاقِصٍ فِي رَأْيِ ذَاتِ الْإِسْلَامِ
 الْعَقْلُ مَقْذُوفٌ وَالْوَسْمُ فِي تَصَوُّرِ صِفَاتِهِ بِحَالِ الْخَيْرِ مَحْمُولٌ
 عَنِ بَسْتِ شَدَّةٍ وَوَهْمٍ فِي تَصَوُّرِ صِفَاتِهِ أَوَّلُهَا حَرَّتُهَا بَسْتِ شَدَّةٍ
 فَكَيْفَ أَصُولُ الْكَائِنَاتِ بِصِفَاتِهِ طَبَاوُ الْأَصْدَادِ وَنَاطِقُهَا
 بَيِّنَاتُهَا أَصْدَادُهَا دُنْيَا بَارِكُهَا مُوَافِقُهَا كَرُونُهَا مَرَادُهَا غَايَةُهَا
 كِتَابُهَا وَجُودُهَا لِنَسَائِمِهَا فِي تَصَوُّرِهَا وَتَقْرِيقِهَا فِي عَقْدِهَا الْكَافِي
 كِتَابُهَا بِهَا فِي بَرَامِهَا وَرَدُونَ صَوْرَتَهَا وَفَرْقُهَا كَرُونُ عَقِيدَةِهَا بِهَا أَخْذُهَا
 وَفَرْقُهَا وَجُودُهَا كُلُّهَا مِنْ عَدَمِهَا السَّائِبِ وَالْأَكْثَرِ تَشَابُهَا
 فَرْقُهَا وَجُودُهَا مِنْ جُودِهَا وَوَعْدُهَا كَسَائِبِهَا وَوَلَا حَقَّ شَأْنُهَا
 الْأَكْثَرِ وَالْبَقِيَّةُ رُجُوعُهَا فِي رَأْيِهَا فِي مَطَابِقِهَا الْعَقْلِيَّةِ
 مَرْنَاتُهَا وَبَسْتِهَا أَوَّلُهَا بِرَأْسِهَا أَرَابُهَا آزَادِيهَا بِرَأْسِهَا عَجْزُهَا
 وَقَدْ دَامَ الْأَعْتَرَفُ فِي رَأْيِهَا أَقْلُهَا بِأَعْدَادِهَا مُتَضَمِّنُهَا بِرَأْسِهَا أَخْذُهَا

[illegible]

در آغاز عمر آردان صبی و غفلان که باستان نشو و نما که هنوز خط جوهری خاص و خلعت
 آتیشش انبای نوع نداده بود و برهنه روی مانند تیغ عریان قطع علاقه آتیشش بر کس ننمود
 آتیه سیرابی ترد و توکلا بود و من و باغ دکشای دیده خواندن و نوشتن میبود و حسن
 استادان در نظر طوبه شایان ماه سیما داشت و خاخر خاخر طلب آن هر دم شکسته
 در ریاض سینه می کاشت تا آنکه بر دشت شایع شود و دشت شایع دیده بود و سیرابی
 مد او محرم تاشای پیری چهره کج کتومده که در حال نقوش مخفی و محجب بودند گردید
 حال ظاهر خط را پوست آنغزو و قشر آن لب استند در آفتاب نفوذ کمال ساعی
 و افواخر جواهر دانش مراقب و مراقب شد و در همان ایام تکفلی تمام رزق مقدر
 این سیاه گشتان بیلاش که عبارت از دوا و داجدست داسع ارجی را اقبال
 نموده و امان زحمت روح مطهر از غبار آتیش ترکیب عنصر و پیکر صیقل یافته اند
 بهر اوست رحمت و بلدی مسفرت سفر در آن خلعت حبیب اختیار نمود و این نابلد طریق کسب
 معاش با سامان اینکار تحصیل کمال حاجت و دست چاره از بر دشتن این دو امر متاخص جان
 گشت و چندی نیز بعد از وقوع این دایمی که شرح مرارتش بیرون از دست گنجینه
 عبارت است چون هنوز موسی خط کلیه علوم خلوت نشسته نشده بود و مقصد عمر جنس علم سود می نمود
 تا هنگامیکه چهره کسوفه خط پوشیده و خاطر مایه جوهر خلعت اقدار گردید و در زمره کجایان
 دیوان انعام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان همیشه خود شناسان باشد ز نام خود سر
 رسا و نفس و برمی طالب تاشای گلزاران ماه سیاه گشت گشت منس با نادر شنید

این کتاب از خط
 آتیشش انبای نوع
 آتیه سیرابی ترد
 استادان در نظر
 در ریاض سینه می
 مد او محرم تاشای
 حال ظاهر خط را
 و افواخر جواهر
 این سیاه گشتان
 نموده و امان زحمت
 بهر اوست رحمت و
 معاش با سامان
 گشت و چندی نیز
 عبارت است چون
 تا هنگامیکه چهره
 دیوان انعام یافت
 رسا و نفس و برمی

در آغاز عمر آردان صبی و غفلان که باستان نشو و نما که هنوز خط جوهری خاص و خلعت
 آتیشش انبای نوع نداده بود و برهنه روی مانند تیغ عریان قطع علاقه آتیشش بر کس ننمود
 آتیه سیرابی ترد و توکلا بود و من و باغ دکشای دیده خواندن و نوشتن میبود و حسن
 استادان در نظر طوبه شایان ماه سیما داشت و خاخر خاخر طلب آن هر دم شکسته
 در ریاض سینه می کاشت تا آنکه بر دشت شایع شود و دشت شایع دیده بود و سیرابی
 مد او محرم تاشای پیری چهره کج کتومده که در حال نقوش مخفی و محجب بودند گردید
 حال ظاهر خط را پوست آنغزو و قشر آن لب استند در آفتاب نفوذ کمال ساعی
 و افواخر جواهر دانش مراقب و مراقب شد و در همان ایام تکفلی تمام رزق مقدر
 این سیاه گشتان بیلاش که عبارت از دوا و داجدست داسع ارجی را اقبال
 نموده و امان زحمت روح مطهر از غبار آتیش ترکیب عنصر و پیکر صیقل یافته اند
 بهر اوست رحمت و بلدی مسفرت سفر در آن خلعت حبیب اختیار نمود و این نابلد طریق کسب
 معاش با سامان اینکار تحصیل کمال حاجت و دست چاره از بر دشتن این دو امر متاخص جان
 گشت و چندی نیز بعد از وقوع این دایمی که شرح مرارتش بیرون از دست گنجینه
 عبارت است چون هنوز موسی خط کلیه علوم خلوت نشسته نشده بود و مقصد عمر جنس علم سود می نمود
 تا هنگامیکه چهره کسوفه خط پوشیده و خاطر مایه جوهر خلعت اقدار گردید و در زمره کجایان
 دیوان انعام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان همیشه خود شناسان باشد ز نام خود سر
 رسا و نفس و برمی طالب تاشای گلزاران ماه سیاه گشت گشت منس با نادر شنید

[illegible]

۱۳
درخواست فرموده شد
و از آنجا که
محل خزانده
ایجاز نقل شد
گودار و کاروان
بجای خزانده
ایستاده و
مکان را به دست
فرمانده

در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه
 در سال ۱۳۰۳
 در ماه شهریور
 در روز ۱۵
 در وقت عصر
 در محله کهنه
 در کوچه کهنه
 در خانه کهنه
 در اتاق کهنه
 در کف کهنه
 در دیوار کهنه
 در سقف کهنه
 در زمین کهنه
 در آب کهنه
 در هوا کهنه
 در آتش کهنه
 در خاک کهنه
 در گیاه کهنه
 در حیوان کهنه
 در انسان کهنه
 در جمیع کهنه

پنجاب کے لیے
پنجاب کے لیے
پنجاب کے لیے
پنجاب کے لیے
پنجاب کے لیے

[illegible]

برده کلاذلیست که خسروان سلیمان شان تباشلیست آن س آینه ماندن چین بپیرایان و
نوازش بابایک آن میکشاند شاپرین و عاآنکه ریجان خط که از زمین بیاختن این
سفینه و سید و قیصر دست بادشاه گردون سیر و نهال جزو منقوش من دست نشان
صاحب جلالی شایسته نظیرت نویسنده کتب و مبدع مکان که کرست خطش از شرف کتابه عرش را در دست
و مکتب کتبش طاق فلک است میداند و دود و دود او دن از دودمان نارسه و مناسبت را
در شیوه اعجاز و بیجا می حضرت موسویت هر بیتیه چون خانه کعبه مبدگان را از حوادث
زمان بیت الامان و هر سطر خطی از او عهده غلامان فدویت نشانست خط شریف
این اعظم سلاطین و لیثان و رباع اسکان نمونه است از شاخ طوبی و روضه خبا
که اوان اثمارش از شمار افزون و از خیر بقا و بیرون است نخست ازین آینه هنرنا
مینماید که این خضر و سبیل با وجود اشتغال با اشغال اکلیم کمالات را یکم تمسخر ساخته
و مرکب بیش از ساز سلاطین پیش ناخته و دیگر است آنکه عیارش که هر یک از علامان
تا چه غایت شناخته است اگر باز است این منشور عیار و افتخار که علی مرالیل
و النهار باعث سرفراز است این خاکسارست بعد و انقاس نفس حیات نثار
ساز جهان رهین این شوگردارست و مستغول اندیشه و ام سپاسدار است
اگر نه هنر خود گویا بود من قاصر باین بجه زبان تعریف و توصیف آن مینمزم
و این او دور و دراز را با قدام که ام باین می بودم تو منسوب تا شایانگان
چشم روشن در این خاطر گلشن که غریب سینه از گلزار حقیقه و مسیده

شیخ الاسلام مولانا محمد رفیع الرحمن صاحب
مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء دارالحدیث

[illegible]

متغیر و متحول و بدایت نشو و نما و بهارستان بروز و ظهور که هنگام گل
میشش انتباه و غفلت و امان اگر بشیخیه و اوقات است بیکسره
خاطر از در طلب ناتوان و سلوک سلب بیدار و ان بر خاطر گران بود از
ملاحظه العن ابجد بنحاطر میگرددست که چیده رو بادیه و صول باشد و از سومان
فرشت در نظر داشت که رنگ نادان که چون بخار در یالانم و دماسه عموم
با کرده کاران است از آئینه صیقل تراشد تا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کافور
و به رسیدن بر توش ساخت شادان این کمال با حسن ظن خود عشق میبخت و مرکب
در میان دو پا و غنایت و عین هر طبع میبخت بعد از آنکه چشم باطن محرم غلوتیان
گردید و حجاب نابینائی از پیش دیده بصیرت برخاست چون بلبل که در گلزار بر گل
یا محو بود که در چنگد پرتل افتد هر طبع جدا دل را در خنک زدن قریب دهر
علیحده غارتگر آرام و تکلیف بود و درین چه شبیه که گشتگان بر او سه خط
که دو چار خوان بر لغت کردند در ترجم هر یک بر دیگر استیحه سر و در تحصیل کام
حصول مرام در مانده خاطر اضطراب سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از آن
بسیار تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم رسد که پایه محسوس از تقاضا
مناجیح کمالات است در نظر نبیند و رجحان یافته نقد اوقات گراست بدل
قیمت انجمن ساسه گردید و در باغ و ارسید سگ ازین نشاء بیچاره و بالا
رسید هر چند که دل در پیشه تعالی این امر حسن مشیوه محسن معز بود و اما بحکم علیکم

1

در این کتاب که در دست است از قلم شیخ کرامه را اقبال علم کاویان تواند و در برید است
 و تخم ریاضین از حروف و نقاط در حدیقه صحیفه کاشت با حلیه نادرست و ولی داشت
 راه حیات و کرب و لیس و بلند حادثات باین سیره طے میشد و معانی کلمه که در سفر
 ناگزیر معین هم زاد راه و هم رفیق تواند بود و مخزون میگردد و نا آنگه کارکنان تفصیل
 راجع مقرر را که تحت تعالید آن دوست مشکفان همایم اولاد میباشد در تفسیر
 این سیار گستان همیشه بهار بعیلا تکی نهادند بلکه رزق بسپارد از مکرمان آن
 مسافران یار نیست و نیز با هم این ناله طوق کسب معاش را با شمر می آوند به تکلیف
 عطف غمان تحصیل مرام نموده و زمره می سپارند و یوان انتظام یافت و دوست و
 که داشت تباراج گم شدن رفت و نفس همی در تلخ خود سر چریدن آغاز نهاد و تو
 عاقله زار و بایر و ساغر مطلب رو و انفسل ماره سرشار گشت رفته رفته چشم و ششمار
 دیدن دل خونخوار طعین شد مطالعه بیاصل گردن و خنجر سیار مباحثه استعارات
 و شفا رجحان پذیرفت و متلع کسب کمال گردید و گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
 در و مندا و سرود ببلایه گو به پیشی از تمهینات پیشین بر بود و اب نازه از تحصیل
 خوشش گشت و رفته رفته گریه صحبت با و شیرکان خیال خار خار صمیر اشعله در گردانید و زبانه
 آتش بانی و صبح بیانی بکره اشیر رسانید نشسته که می کشان از باوه صبح و گم کردگان
 که سوت حیات از اعاده روح مایند از اشعار بلند می یافت و به پیوسته
 از سیاه خیمه نشینان معاشی از هر چه در نظر می آمد رو کل برقیافت و درین منزل

در این کتاب که در دست است از قلم شیخ کرامه را اقبال علم کاویان تواند و در برید است
 و تخم ریاضین از حروف و نقاط در حدیقه صحیفه کاشت با حلیه نادرست و ولی داشت
 راه حیات و کرب و لیس و بلند حادثات باین سیره طے میشد و معانی کلمه که در سفر
 ناگزیر معین هم زاد راه و هم رفیق تواند بود و مخزون میگردد و نا آنگه کارکنان تفصیل
 راجع مقرر را که تحت تعالید آن دوست مشکفان همایم اولاد میباشد در تفسیر
 این سیار گستان همیشه بهار بعیلا تکی نهادند بلکه رزق بسپارد از مکرمان آن
 مسافران یار نیست و نیز با هم این ناله طوق کسب معاش را با شمر می آوند به تکلیف
 عطف غمان تحصیل مرام نموده و زمره می سپارند و یوان انتظام یافت و دوست و
 که داشت تباراج گم شدن رفت و نفس همی در تلخ خود سر چریدن آغاز نهاد و تو
 عاقله زار و بایر و ساغر مطلب رو و انفسل ماره سرشار گشت رفته رفته چشم و ششمار
 دیدن دل خونخوار طعین شد مطالعه بیاصل گردن و خنجر سیار مباحثه استعارات
 و شفا رجحان پذیرفت و متلع کسب کمال گردید و گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
 در و مندا و سرود ببلایه گو به پیشی از تمهینات پیشین بر بود و اب نازه از تحصیل
 خوشش گشت و رفته رفته گریه صحبت با و شیرکان خیال خار خار صمیر اشعله در گردانید و زبانه
 آتش بانی و صبح بیانی بکره اشیر رسانید نشسته که می کشان از باوه صبح و گم کردگان
 که سوت حیات از اعاده روح مایند از اشعار بلند می یافت و به پیوسته
 از سیاه خیمه نشینان معاشی از هر چه در نظر می آمد رو کل برقیافت و درین منزل

در این کتاب که در دست است از قلم شیخ کرامه را اقبال علم کاویان تواند و در برید است
 و تخم ریاضین از حروف و نقاط در حدیقه صحیفه کاشت با حلیه نادرست و ولی داشت
 راه حیات و کرب و لیس و بلند حادثات باین سیره طے میشد و معانی کلمه که در سفر
 ناگزیر معین هم زاد راه و هم رفیق تواند بود و مخزون میگردد و نا آنگه کارکنان تفصیل
 راجع مقرر را که تحت تعالید آن دوست مشکفان همایم اولاد میباشد در تفسیر
 این سیار گستان همیشه بهار بعیلا تکی نهادند بلکه رزق بسپارد از مکرمان آن
 مسافران یار نیست و نیز با هم این ناله طوق کسب معاش را با شمر می آوند به تکلیف
 عطف غمان تحصیل مرام نموده و زمره می سپارند و یوان انتظام یافت و دوست و
 که داشت تباراج گم شدن رفت و نفس همی در تلخ خود سر چریدن آغاز نهاد و تو
 عاقله زار و بایر و ساغر مطلب رو و انفسل ماره سرشار گشت رفته رفته چشم و ششمار
 دیدن دل خونخوار طعین شد مطالعه بیاصل گردن و خنجر سیار مباحثه استعارات
 و شفا رجحان پذیرفت و متلع کسب کمال گردید و گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
 در و مندا و سرود ببلایه گو به پیشی از تمهینات پیشین بر بود و اب نازه از تحصیل
 خوشش گشت و رفته رفته گریه صحبت با و شیرکان خیال خار خار صمیر اشعله در گردانید و زبانه
 آتش بانی و صبح بیانی بکره اشیر رسانید نشسته که می کشان از باوه صبح و گم کردگان
 که سوت حیات از اعاده روح مایند از اشعار بلند می یافت و به پیوسته
 از سیاه خیمه نشینان معاشی از هر چه در نظر می آمد رو کل برقیافت و درین منزل

در این کتاب که در دست است از قلم شیخ کرامه را اقبال علم کاویان تواند و در برید است
 و تخم ریاضین از حروف و نقاط در حدیقه صحیفه کاشت با حلیه نادرست و ولی داشت
 راه حیات و کرب و لیس و بلند حادثات باین سیره طے میشد و معانی کلمه که در سفر
 ناگزیر معین هم زاد راه و هم رفیق تواند بود و مخزون میگردد و نا آنگه کارکنان تفصیل
 راجع مقرر را که تحت تعالید آن دوست مشکفان همایم اولاد میباشد در تفسیر
 این سیار گستان همیشه بهار بعیلا تکی نهادند بلکه رزق بسپارد از مکرمان آن
 مسافران یار نیست و نیز با هم این ناله طوق کسب معاش را با شمر می آوند به تکلیف
 عطف غمان تحصیل مرام نموده و زمره می سپارند و یوان انتظام یافت و دوست و
 که داشت تباراج گم شدن رفت و نفس همی در تلخ خود سر چریدن آغاز نهاد و تو
 عاقله زار و بایر و ساغر مطلب رو و انفسل ماره سرشار گشت رفته رفته چشم و ششمار
 دیدن دل خونخوار طعین شد مطالعه بیاصل گردن و خنجر سیار مباحثه استعارات
 و شفا رجحان پذیرفت و متلع کسب کمال گردید و گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
 در و مندا و سرود ببلایه گو به پیشی از تمهینات پیشین بر بود و اب نازه از تحصیل
 خوشش گشت و رفته رفته گریه صحبت با و شیرکان خیال خار خار صمیر اشعله در گردانید و زبانه
 آتش بانی و صبح بیانی بکره اشیر رسانید نشسته که می کشان از باوه صبح و گم کردگان
 که سوت حیات از اعاده روح مایند از اشعار بلند می یافت و به پیوسته
 از سیاه خیمه نشینان معاشی از هر چه در نظر می آمد رو کل برقیافت و درین منزل

الذی انقضت سوال السائلین له بکامیه و انقضت سوال
 آنکه مستی شد سوال سوال کنندگان تا روانه آن و نیز شده با عناصه
 العالمین و فیض احسانیه فی مواسم العسل و الاخصان
 نام ما لفیض احسان او زنده کننده ریههای انصاف و احسان
 قاصع کواکب الظلم و الهدی و ان مویوم مقصود از مویوم یا کواکب
 و زنده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای عالم بخیر است
 الهدای فی سبیل مناسبت فی الفضل و ان مویوم مقصود
 ریههای سبیل کننده فرمانهای بزرگ با انواع بخشش راست کننده
 اگر کان الخلافه یا الهدی و الاخصان و ان مویوم مقصود
 ستودن با دشمنی با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد
 السلطه یا زکاة الجور و الاخصان و ان مویوم مقصود
 بادشاه سبب در کردن ستم ویرانگر آگاه راز است
 عاوی و عیال که کاشفت استقامت علم الانسان و ان مویوم مقصود
 علما و حکما کشاننده پرده است آموخت انسان را آنچه نمیدانست
 عیار نقد بختی شری که بر زبان بهای و عیال با جادری نقش خاطر خواه کمترین اقبال مال مراد و عیال
 مصوف کمال شمیم را بهر سبب با رنگش چنانگیری و چنانداری مرآت گیتی صافی را می در شوخ فکری
 برای آنکه خصم نبندی پسندید و طبع و شوارت بلی و شکل پسندی زغال کوزه بلند بلی و جوان بستنی

و رباعی استیقامت و تقوی است و بلند آسکان و نهان و قصیده مجازات اعمال
النس جان بحر طویل حرکات زمان ترکیب بنده صناف حیوان و ترجیع بنده انعام
موجودات بیش از قیاس برشته انتظام و التیام کشید وصف نخل نشین مجلس پنهان
پنهان انسان خاکه بنیان که درین محراب بی پایان محیط بیکران از زیرستان و دیار
غواص غایت شامه از حصین فروباگی و قهر بے وجودی باوج تاج اقبال و سر فراس
بر کشید و این شست گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود ساکنان بسمل گردان
ساکنان شهرستان معاونین لعل و یاقوت را که بصفا ع آرد اعتبار حال
و سیران انظار جوهریان قیقه یاب بحسب تمییز غاسک اندنل شتاب در شست
که از در بند جادوی خلاصه حسته متوجه بیت احد انسانیت گردند و راهبران نبات
یعنی گل و لاله را که ماجدانان قلم شکفته و امضا ط اندامند سیلان سبک طاعت بر
پروای حصول این نزهت آباد گسترده میباشند که خود را بتقریب بمقربان غلامیاسکه
مقبول ارباب عرفان بندند غزالان از موس و رافیت این بیله شیرین صفات
چون مجنون بیابان گرد و بساط غنا و معطر استنجا و میدان مزاج از رو و خو و فعل
و انفعال و شکست و ظفر و کسر و انکسار کیفیات بهوسس این مطلب با هم در بر دارند
و چنانچه این گوهر را ازین گمان و این در را ازین عمان آبروی افتخار بخشید بختیروز
دل روز بازار از ساکنان عظیم الشان این مدینه الشعور که دار السلطنت سلطان آن
ست بر گزیده سیکار خواه و خواهی و مضرب بجز و ذوالان معاسنه و دیگر رار تبه محرمه

این خطبه که در روز شنبه ۱۱ شعبان ۱۱۸۸ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه ایراد شد و در آن حضرت عیسیٰ علیه السلام را مدح فرمود و فرمود که من بعد از من نبی می آید که در کوفه دفن خواهد شد و این خطبه را در روز شنبه ۱۱ شعبان ۱۱۸۸ هجری قمری در مسجد اعظم کوفه ایراد شد و در آن حضرت عیسیٰ علیه السلام را مدح فرمود و فرمود که من بعد از من نبی می آید که در کوفه دفن خواهد شد

[illegible]

در زلف و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان مرزوی رنگ لبان شکان انجام باید
 نه بدان قاش خواهد بود که دست قدرت ارباب صفت بدامن آن رسد و از نظاره
 گل برگ آن هر شمع بوی العجوبه کاسه و بهین کار کشته این باغ همیشه بهار گشت
 که انور کوسه ازین انوار و از هر سه بگرازد این از بار و فردوسه نهاله ازین انوار
 و رود که نهری ازین نهار است چرا صاف باطلان و شن دل که توفیق تماشای
 آن ز بهت آباد یا بند چون آب در حوض و جدول از رو فراغت بر پشت نخوابند و
 با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من بخون بے پروا که در بیابان
 بے تعلی که و سودا گله گله یکه در جگر آهوس خیال دارد و در گلزار این بوستان
 برای خوش وقتی و بوستان و باغ سوخته و چراغانی چنین افروخته باشد و روایت
 که آتش طبعیان پروانه وار بطرف آن گشته و بے پروا نمایند و از میوه های بوید
 باز و نیا حسن عشق این و ضمه همیشه بهار لذت نمایند شکر الله که این بوستان را
 از تاراج این آن زلزله بسین تماشایان چون در رفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بگو
 گل از باغ نقصان نیست چندانکه موافق ازین خوان آریسته برگزیده همان نقشه
 تا به بر جا و این شمع فروزان بدست درخت صاحب غیاث سن کوتاه و ضمه
 مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن همیشه طنور کشیده سخن است که از در با
 محیط حجر و بقصد و بجهت و باب در گل زلفگان گلزار تعید نخت دارد و بند و
 تصور می و قصد یکه گشته جهان آباد و قلوب ارباب عفا تر مقصود مسکن میاز و

در زلف و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان مرزوی رنگ لبان شکان انجام باید
 نه بدان قاش خواهد بود که دست قدرت ارباب صفت بدامن آن رسد و از نظاره
 گل برگ آن هر شمع بوی العجوبه کاسه و بهین کار کشته این باغ همیشه بهار گشت
 که انور کوسه ازین انوار و از هر سه بگرازد این از بار و فردوسه نهاله ازین انوار
 و رود که نهری ازین نهار است چرا صاف باطلان و شن دل که توفیق تماشای
 آن ز بهت آباد یا بند چون آب در حوض و جدول از رو فراغت بر پشت نخوابند و
 با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من بخون بے پروا که در بیابان
 بے تعلی که و سودا گله گله یکه در جگر آهوس خیال دارد و در گلزار این بوستان
 برای خوش وقتی و بوستان و باغ سوخته و چراغانی چنین افروخته باشد و روایت
 که آتش طبعیان پروانه وار بطرف آن گشته و بے پروا نمایند و از میوه های بوید
 باز و نیا حسن عشق این و ضمه همیشه بهار لذت نمایند شکر الله که این بوستان را
 از تاراج این آن زلزله بسین تماشایان چون در رفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بگو
 گل از باغ نقصان نیست چندانکه موافق ازین خوان آریسته برگزیده همان نقشه
 تا به بر جا و این شمع فروزان بدست درخت صاحب غیاث سن کوتاه و ضمه
 مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن همیشه طنور کشیده سخن است که از در با
 محیط حجر و بقصد و بجهت و باب در گل زلفگان گلزار تعید نخت دارد و بند و
 تصور می و قصد یکه گشته جهان آباد و قلوب ارباب عفا تر مقصود مسکن میاز و

در زلف و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان مرزوی رنگ لبان شکان انجام باید
 نه بدان قاش خواهد بود که دست قدرت ارباب صفت بدامن آن رسد و از نظاره
 گل برگ آن هر شمع بوی العجوبه کاسه و بهین کار کشته این باغ همیشه بهار گشت
 که انور کوسه ازین انوار و از هر سه بگرازد این از بار و فردوسه نهاله ازین انوار
 و رود که نهری ازین نهار است چرا صاف باطلان و شن دل که توفیق تماشای
 آن ز بهت آباد یا بند چون آب در حوض و جدول از رو فراغت بر پشت نخوابند و
 با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من بخون بے پروا که در بیابان
 بے تعلی که و سودا گله گله یکه در جگر آهوس خیال دارد و در گلزار این بوستان
 برای خوش وقتی و بوستان و باغ سوخته و چراغانی چنین افروخته باشد و روایت
 که آتش طبعیان پروانه وار بطرف آن گشته و بے پروا نمایند و از میوه های بوید
 باز و نیا حسن عشق این و ضمه همیشه بهار لذت نمایند شکر الله که این بوستان را
 از تاراج این آن زلزله بسین تماشایان چون در رفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بگو
 گل از باغ نقصان نیست چندانکه موافق ازین خوان آریسته برگزیده همان نقشه
 تا به بر جا و این شمع فروزان بدست درخت صاحب غیاث سن کوتاه و ضمه
 مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن همیشه طنور کشیده سخن است که از در با
 محیط حجر و بقصد و بجهت و باب در گل زلفگان گلزار تعید نخت دارد و بند و
 تصور می و قصد یکه گشته جهان آباد و قلوب ارباب عفا تر مقصود مسکن میاز و

نقش و نگار
 در زلف و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان مرزوی رنگ لبان شکان انجام باید
 نه بدان قاش خواهد بود که دست قدرت ارباب صفت بدامن آن رسد و از نظاره
 گل برگ آن هر شمع بوی العجوبه کاسه و بهین کار کشته این باغ همیشه بهار گشت
 که انور کوسه ازین انوار و از هر سه بگرازد این از بار و فردوسه نهاله ازین انوار
 و رود که نهری ازین نهار است چرا صاف باطلان و شن دل که توفیق تماشای
 آن ز بهت آباد یا بند چون آب در حوض و جدول از رو فراغت بر پشت نخوابند و
 با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من بخون بے پروا که در بیابان
 بے تعلی که و سودا گله گله یکه در جگر آهوس خیال دارد و در گلزار این بوستان
 برای خوش وقتی و بوستان و باغ سوخته و چراغانی چنین افروخته باشد و روایت
 که آتش طبعیان پروانه وار بطرف آن گشته و بے پروا نمایند و از میوه های بوید
 باز و نیا حسن عشق این و ضمه همیشه بهار لذت نمایند شکر الله که این بوستان را
 از تاراج این آن زلزله بسین تماشایان چون در رفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بگو
 گل از باغ نقصان نیست چندانکه موافق ازین خوان آریسته برگزیده همان نقشه
 تا به بر جا و این شمع فروزان بدست درخت صاحب غیاث سن کوتاه و ضمه
 مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن همیشه طنور کشیده سخن است که از در با
 محیط حجر و بقصد و بجهت و باب در گل زلفگان گلزار تعید نخت دارد و بند و
 تصور می و قصد یکه گشته جهان آباد و قلوب ارباب عفا تر مقصود مسکن میاز و

این است که در صورت آتش بجای آید و کماست برهان
 صورت بودا بجای آید و کماست برهان
 قهرش چون سخن سماع گره از رشته وجودش میکشاید قوت غایب را بجای
 سخن سماع از خادمان چهارگانه جاذبه و ماسکه و ماصفه و دافعه مطیع فرمان
 و مصوره را بمیاسنج خانه مهر مو کاندیس خوش قلم در پذیرای تصویر
 در راه سرعت انتقال و امرش نفس سوخته بهج را نمودار شب غلظت و در
 حقه طبیب حکمتش بر اسی درست کردن شکسته رنگ ماه شبهه تار را
 خاصیت مویان انسان و کاسه خورشید را در طریق اطاعت از فروغ
 خود در این بر میان استوار و در یار و در ویش فرمان خاص کفست بفراموشی و خط
 خاطر از دل بر کنار است عقد اخوت بسیار گمان بادوران آسمان در تربیت گوش
 بر آواز آن سکیمان محکم و حال بلای کلمه و تشویش چگونگی ماند بود انتخاص
 کائنات در هم و بهمست فرس فراست در این گمان و فانی از معقولات اول و شش
 و عقول حیرت و دیده بینای حکما حقایق بین از سبب شبهه جمل و
 در خواب غفلت است و اما بدینا میرشته و میوند محکم بسته و بال او ان طویر گمهای را
 بطریق در هم شکسته انسانا که در صفت غلظت مرکبات جا کرد و کند بلند و در
 آسمان از عقل و رواندیش کرامت فیه مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت
 اطاعت پیشواشی ثقلین و اینها می خافین لیت بر لذت افرو و این گزیده را چون عقد آخر

این است که در صورت آتش بجای آید و کماست برهان
 صورت بودا بجای آید و کماست برهان
 قهرش چون سخن سماع گره از رشته وجودش میکشاید قوت غایب را بجای
 سخن سماع از خادمان چهارگانه جاذبه و ماسکه و ماصفه و دافعه مطیع فرمان
 و مصوره را بمیاسنج خانه مهر مو کاندیس خوش قلم در پذیرای تصویر
 در راه سرعت انتقال و امرش نفس سوخته بهج را نمودار شب غلظت و در
 حقه طبیب حکمتش بر اسی درست کردن شکسته رنگ ماه شبهه تار را
 خاصیت مویان انسان و کاسه خورشید را در طریق اطاعت از فروغ
 خود در این بر میان استوار و در یار و در ویش فرمان خاص کفست بفراموشی و خط
 خاطر از دل بر کنار است عقد اخوت بسیار گمان بادوران آسمان در تربیت گوش
 بر آواز آن سکیمان محکم و حال بلای کلمه و تشویش چگونگی ماند بود انتخاص
 کائنات در هم و بهمست فرس فراست در این گمان و فانی از معقولات اول و شش
 و عقول حیرت و دیده بینای حکما حقایق بین از سبب شبهه جمل و
 در خواب غفلت است و اما بدینا میرشته و میوند محکم بسته و بال او ان طویر گمهای را
 بطریق در هم شکسته انسانا که در صفت غلظت مرکبات جا کرد و کند بلند و در
 آسمان از عقل و رواندیش کرامت فیه مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت
 اطاعت پیشواشی ثقلین و اینها می خافین لیت بر لذت افرو و این گزیده را چون عقد آخر

این کتاب در بیان فضائل و کمالات حضرت علی علیه السلام است
 و در بیان صفات و احوال و در بیان مناقب و احوال و در بیان
 فضائل و کمالات و در بیان صفات و احوال و در بیان مناقب و احوال

تا به عدد جامع فضائل و کمالات ایشان ساخته و آئینه خاطر انور را از رنگ مهر آسمان
 اغیار پرده اخته نور شمع ابد فروغ شریعت غار و دراز در و طلعت آید آن منور چون بیا
 عصا که موسس سراییدان نموده و به بر تو این چراغ خوششید حلیا بنیاسه شیر و طبع
 طاعت جبل مرکب را از نموده این آسمان خوششید نشان از دوازده برج امانت که شیراز
 با هم اثر قرآن السعدین است موجب احکام شهر سعادت کرده و شسته نموده و فرات ازین
 گوهر و الارادت بدست بخازان او اموال و نواست بر ذرات که پیروده و سبطه است
 و آله و بعد بر مراتب اذن باریک بنیان معارف منطبق شده گرداند که عند السبب
 اشنه بال بر ایشان حال خاطر و در هر حال افاق مختلفه کتب علیه کجاری که با ایشان
 موسوم و در ملک مصنفات افضل افاضل و توفیق و علامه راز و منظم بود گذار نموده و کن
 گلشن و دید شکفته رو بایش مانند غنچه نیم خند جبهه گرد عطر یاقوت و شاد منش را
 چهره لباس لربا و خوش قماش ابله آن گهستان که شیار منش را از عطر گداز
 کیفیت یاده ریحان حاصل شود چنان انصاف نموده که این پوشیده رویا را که در
 هویج انفاط غریبه از نظر تاشانمان ستود اند بکلیه پیر این ته نامه عبارت و وار
 که حکم آئینه بدن نمودار و محله ساز و تا بعضی از ارباب فطرت را در تاشان جال آن
 در بابان نامبدی طریق بیکانه انفاط سنگ را و نباشد و این جامه که با نام نرانی
 کفاح به تیزی نین جدید بریده شد و کیعنه بسوزن نوک قلم در رشته پوچ و تاب بمقم
 با تمام رسید توقع از مکارم اخلاق تا ظران این بوستان آنکه اگر خال خلاصه و بریر این

این کتاب در بیان فضائل و کمالات حضرت علی علیه السلام است
 و در بیان صفات و احوال و در بیان مناقب و احوال و در بیان
 فضائل و کمالات و در بیان صفات و احوال و در بیان مناقب و احوال
 این کتاب در بیان فضائل و کمالات حضرت علی علیه السلام است
 و در بیان صفات و احوال و در بیان مناقب و احوال و در بیان
 فضائل و کمالات و در بیان صفات و احوال و در بیان مناقب و احوال

این کتاب در بیان فضائل و کمالات حضرت علی علیه السلام است
 و در بیان صفات و احوال و در بیان مناقب و احوال و در بیان
 فضائل و کمالات و در بیان صفات و احوال و در بیان مناقب و احوال

این اثره از آثار دانشمندان گوشت سلسله اعداد معدودات از و برپا و صورت
 حال باطن گویند گان از آئینه حسن تالیف او پیدا و هویدا است کاف مطالب وضع و
 شریف از و صورت کار حصول لبساطه عذر خواهش توبه صاحبان افعال قبیحه
 سفیست و احداثا از خود و شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانه حصر کند و مقدار
 تا وزن و قدر از و یافته چنان بنگرند که شسته که میزان بایش سجده تا آنکه نمشکند فلک توبه
 لطیف و طلسم و سحر و جادو و خواب و بیداری و روز و شب بر او مفروش است از
 راه حسن معاشرت بر او در جلد هر بابی خنیده و چون نم در خاک بجور نعم افتادگان سید
 ماند از و خواهش هر کس چندانکه از چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب در نزد
 ادب آینه او اندوده که شنونده چشم خود شسته خط را از و در کار او چشم خواند و بیاورد
 سحر و جادو موسی عمران است عاشق رسیده و مشهور رنجیده را و مجلس نشین چون
 متعاضدین شده است بهم لبه شاه و گدا و غنی و بنوا چون است و بکند در آغوش چشم نشاند
 سگبیلی را با بوی محزون محبت با لیل و طفل بدخود که گزاری و آغوشش آرد
 رضایه سیرت است زرش را آرامی که بهشت برین و بندگی آسمان
 در زمین غولهای غولایش و فین است هر سفینه فافله گاهست که مسافران با عدم
 با سطران شهرستان و جو و در اینجا هم صحبت نیابند و سوار بر باص حکمت که
 عیار نقد کلام هر کس اصیر فیان سخن بان میشناسند همزبانست چون بهای پیوسته
 خاموش و سباه سستیست سرایا بهوش را از هر کس را چون سر مه چشم کشیده

این اثره از آثار دانشمندان گوشت سلسله اعداد معدودات از و برپا و صورت
 حال باطن گویند گان از آئینه حسن تالیف او پیدا و هویدا است کاف مطالب وضع و
 شریف از و صورت کار حصول لبساطه عذر خواهش توبه صاحبان افعال قبیحه
 سفیست و احداثا از خود و شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانه حصر کند و مقدار
 تا وزن و قدر از و یافته چنان بنگرند که شسته که میزان بایش سجده تا آنکه نمشکند فلک توبه
 لطیف و طلسم و سحر و جادو و خواب و بیداری و روز و شب بر او مفروش است از
 راه حسن معاشرت بر او در جلد هر بابی خنیده و چون نم در خاک بجور نعم افتادگان سید
 ماند از و خواهش هر کس چندانکه از چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب در نزد
 ادب آینه او اندوده که شنونده چشم خود شسته خط را از و در کار او چشم خواند و بیاورد
 سحر و جادو موسی عمران است عاشق رسیده و مشهور رنجیده را و مجلس نشین چون
 متعاضدین شده است بهم لبه شاه و گدا و غنی و بنوا چون است و بکند در آغوش چشم نشاند
 سگبیلی را با بوی محزون محبت با لیل و طفل بدخود که گزاری و آغوشش آرد
 رضایه سیرت است زرش را آرامی که بهشت برین و بندگی آسمان
 در زمین غولهای غولایش و فین است هر سفینه فافله گاهست که مسافران با عدم
 با سطران شهرستان و جو و در اینجا هم صحبت نیابند و سوار بر باص حکمت که
 عیار نقد کلام هر کس اصیر فیان سخن بان میشناسند همزبانست چون بهای پیوسته
 خاموش و سباه سستیست سرایا بهوش را از هر کس را چون سر مه چشم کشیده

این اثره از آثار دانشمندان گوشت سلسله اعداد معدودات از و برپا و صورت
 حال باطن گویند گان از آئینه حسن تالیف او پیدا و هویدا است کاف مطالب وضع و
 شریف از و صورت کار حصول لبساطه عذر خواهش توبه صاحبان افعال قبیحه
 سفیست و احداثا از خود و شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانه حصر کند و مقدار
 تا وزن و قدر از و یافته چنان بنگرند که شسته که میزان بایش سجده تا آنکه نمشکند فلک توبه
 لطیف و طلسم و سحر و جادو و خواب و بیداری و روز و شب بر او مفروش است از
 راه حسن معاشرت بر او در جلد هر بابی خنیده و چون نم در خاک بجور نعم افتادگان سید
 ماند از و خواهش هر کس چندانکه از چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب در نزد
 ادب آینه او اندوده که شنونده چشم خود شسته خط را از و در کار او چشم خواند و بیاورد
 سحر و جادو موسی عمران است عاشق رسیده و مشهور رنجیده را و مجلس نشین چون
 متعاضدین شده است بهم لبه شاه و گدا و غنی و بنوا چون است و بکند در آغوش چشم نشاند
 سگبیلی را با بوی محزون محبت با لیل و طفل بدخود که گزاری و آغوشش آرد
 رضایه سیرت است زرش را آرامی که بهشت برین و بندگی آسمان
 در زمین غولهای غولایش و فین است هر سفینه فافله گاهست که مسافران با عدم
 با سطران شهرستان و جو و در اینجا هم صحبت نیابند و سوار بر باص حکمت که
 عیار نقد کلام هر کس اصیر فیان سخن بان میشناسند همزبانست چون بهای پیوسته
 خاموش و سباه سستیست سرایا بهوش را از هر کس را چون سر مه چشم کشیده

در این کتاب که در این شهر از سال ۱۰۲۰ هجری قمری
 در روز دوشنبه ۱۲ ذی القعدة ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۲ ذی القعدة ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۲ ذی القعدة ۱۰۲۰ هجری قمری

تجرد و زودان معانی و سرخیان قوافل آسمانی که از ارجح اطلاق فروه لایق
 بساحل دریای قلوب ارباب عرفان و غیاث قلب آفرین خوان چون که کنگران
 نزول مسفر مانند اوراق از بار و نقود کامل عیان شمار و روشن در اذن انظار
 و غوث پیشگاه حبیب و کنار شور و اشعار و کمال ابعار جلوه گر نماید و چون چشمه
 الیکس ریح قلوب و برکتوبات خفایا زرد و دو تکیا بوسنی آید پیوسته در حین نغمه
 قاسم نزول و رحلت در جامه اندیشه حرف و کسب ته ناسه لغویان به اوج
 کلمات و صدایم عجز آلود الفاظ که هم ایشانرا بمنزله مایه پر از و هم بشایه بیان نشا بود
 اعجاز و هم ترجمه بیان و هم مانع تاراج قاطعان طرف و راهزنانست میباشند و این
 و این پوشیده بوسیده مانند از غایت استنجام مانند شخص مزاج که تپیده آبا و اموات
 با آن بریزد و گان پوشیده و در رنگ گل رخسار با وجود اختلاف دم از اتحاد و سیرند و اگر
 و از نیلغ آنها از تنهم اعتدال چون صوت آینه ناخوش و نهاد و نظر ناظران سعاد و اگر گون
 بنمایند و از نیلغ است که اقدام رقم نگار از در اصلاح این طفل مزاجان که شبنم چشمی شیار
 و سبک جولان نسیم بهار اند خاصیت چوب اویس در رشته سطور مستطوات منظم و
 متعادل منظم مرصع با گشت طیب است چون زبان روایت ثقیات بصفت دایمت دار
 و صوف و چون علیه سلاح بحفظ الغیب معروف میباشد و نگارندگان اخبار
 و اشعار که در حقیقت منتخب و بهترین طالع از طواف تجار خبر در سماع غذا است
 روح و روان در بار و اراند بلکه بیله و شان شیرین حرکات سخن را چون طبعان و

در این کتاب که در این شهر از سال ۱۰۲۰ هجری قمری
 در روز دوشنبه ۱۲ ذی القعدة ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۲ ذی القعدة ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۲ ذی القعدة ۱۰۲۰ هجری قمری

در این کتاب که در این شهر از سال ۱۰۲۰ هجری قمری
 در روز دوشنبه ۱۲ ذی القعدة ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۲ ذی القعدة ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۲ ذی القعدة ۱۰۲۰ هجری قمری

هوا پرست است که خنجر و ان سر ریخود سرے اند میرسانند شریک غالب شعرا بان کا خانہ
خیال میباشند و نسبت ناقلان کلام نیاج قماش سخن نسبت گلشنه روشن به پیرایند
چمن نسیم مصر تشیم پیر این دوست میکشان بدین ست در خیال گوینده از نگارنده
چون صاحب کالا او مشتری منت پذیرد در خیال همسر و حیزر اندیش طاری
ست اسیر غمزه صفا در صورتیکه نامل قائل را راند و نفع این معامله با وعانه گردد
صدوق این کلام صوت حال اعظم مغز الکلا میت که مودبانه و طبیبانه و
مشفقانه بحال بکتبان دبستان الفاظ وزادگان طبع محتاج غایت لطیف
مجید محمد طاہر وحید شد بعد رسیدہ بخامہ وقت پرواز جبرائیل این
دوشیزگان نموده با وجود نہایت دقت بشراکت و همراهی ابن عالم
با رویہ میدانغ و تاک و تلال آزا پای تفطیش و تقصص پیوہ این بوستان
پیراستہ راشناسیہ سیر و سراسر روی صاحبان دریافت بل گویندہ را زین
منت خود ساخته و قدر ہر یک از غریب زاوگان معانی غریب بایند سود
رقوم را بواجبت ماخذ اکنون این خوان ارستہ برابر باب ذوق سلیم میل
وسیعہ بان را در دعوت همان طبیعت حضرت خلیل ست والسلام

۱۵۹

بجہت خالصتہ جامع کتاب سے نوشتہ

مرقع درویشی از کتب خرقه اش سلطنت او ہئی رسد و بر جامہ مرصع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اول در برگرفته باشند که در ایام نشاء و ایامی ناز کم چندین ازین اشار طرف می بندم که بخانه
نزد گل و نیزار از مل نه بند و اکنون چشمه خواهم که جلوه این سیاه پریشان را از کمال مستحضر
ملاحظه فرمایید و ناخن طبع حدیقه الفکر که بهیچک وادایه از ک را خار و یا چنین را سخندان
پس اندازد دیگر مرا چه چشما گشتن جمعا بکار اشار آن گمانه آفاق را چون او محجوب ندارد
و هر دو را رتقا و تصاعد بر ابراج کمال کرامت نکند و بالنسبه و آله الامجاد و در جواب
مکتوب حاکم ملتان که بدو الفقا زخان حاکم قندهار
نوشته شده زلال عذاب الفت و اتحاد و ماو معین مودت و ووداد است
ما محبت ختامه فلان که از سر حشیه کینا و منبع دوست و یکا بنگه تراوش
نموده بود مانند سحاب بهار و ابر بر دار که در حدیقه شخون بر ایا حین و از ما را بار کشاید
فیض و در از این نوشته گرد نشان طریق یکا بنگه و کلفت و هم نخل طرازی را خضر
القیام و الفت گردید و گوهر آید مراعات قرب و جوار که در صداقت الفناط آن
محرر صا دقت و ولا کمون بود و بجوای غور اندیشه وقت پیشه بسته آمد و سپید جویهر
در یافت گردید بر و اتقان و قرائت عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار
بعد این عقل و نقل بر ذمت محبت کافه ائم و اصناف نبی آدم عمو مار حکام و کار کنان
آنور که اینش ازین گروه خبرت نپزده نمیکند بکافه رعایا و بر ایامی نماید خصوصاً واجب الایم
و پیوسته بادریافگان این امر خیر انجام سلسله جهان ارتباط و القیام میباشد اندک بابت
فلان که قاضی القواب آن شده بود ساک طریق آشنائی گردید چون شمیم نیلوفر از آن نواختن

الفصل زلال عربی
بیتہ از

فصل اول در بیان احوال و احوال

الحمد لله الذي جعل في كتابه
الحكمة والهدى والبرهان

عن ابن عباس

سید ابوالحسن علی

۱۵۴۲

١٠

حاج

مجلس شورای اسلامی



۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴

این دولت ۱۲
 عظیم الاکان ۱۳
 ملک بوساکن ۱۴
 بنده ۱۵
 نیز اشارت به
 شاه بنده ۱۶
 با وجود و قوم
 این دولت ۱۷
 است بوساکن
 شمس و بیگلر
 ۱۸
 شاه بنده
 که در خدمت
 این شاه بنده
 باشند از
 بانی کل
 جمع روح
 با خیر الله
 چنانچه
 هر که در
 خدمت شاه
 باشد از
 صلوات
 بخانه
 بنده

و قیقه عین حقیقت آگاه تشبیه یافته باشند نخواهد کرد و بدو نواب فلان از اقدام
 برین امر بجزیر از رفع مطنه گوته اندیشان چیرب و دیگر مخطوط و مسطورنه بود و مطنون چنان
 بود که بدستور که در زمان نواب فلان این خزانه بهقیدر باعث گردانید و گنجینه غلب
 دوستی طرفین نشده بود و نخواهد شد و اندام بعد از مفتوح شدن آن بنایانه مودت خنامه شبلم
 استقرار و دست قدیم اریال و گشته چون دنیا و مایهها در نظر ممت ایشان در
 آمد اعلام فرموده بودند که استروا آن ملک بغیر ازین شطلمه نبوده و خیال نیست
 که این حرکت موجب تزلزل ارکان و دست قدیم شده باشد هر یک از نفاس بلاد
 که رقم اختصاص بران کشیده شود و در عین تبصره کارکنان آن دولت عظیم الاکان او
 خواهد شد و از آن طرف بغیر از ترک تشنهانی و بیگانه است مخطوط گردیده و با وجود وقوع
 این مراتب طلبه اشتن خاص مفضل از اقتضای ظاهر و در مینو چون در باب رفع گفت
 جانین اصلاح ذات البین باین خیر اندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دست
 اندیش چنان میرسد که چون چیمه سارکتیاد سخت از حرکت انظر غبار گفت
 گشته اگر در صدور افتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند تقریب جواب نامه که
 ازین فرستاده شده بود و سلسله چنان مصادقت و موالات گردند مسوده
 مکتوبه بیکه از جانب یکی از حکام حد نوشته شده
 چمن طراز حد یقه همیشه بهار و دست و ولاد بهار از بوستان صدق و صفای
 با دله بی غش خنده اتحاد و گلستانه ریاض یکتا دلی و دود آینه نامه صلوات خنامه

صلوات
 بخانه
 بنده

مجلس عالی وزارت
مجلس عالی معارف و اوقاف و صنایع
مجلس عالی عدالت
مجلس عالی دارالخوارزم

مردت عنوان مکتوب بوده است آثار خدمت نشان فلان در ساسه فیروز روزنامه سر
اند و در نیمه اول هر روز محفل معیش و نشاط مجلس شورای خورشیدی و اعیان گذشته بروی و سستی
و طاعت و باغ التیام و شجسته را عطر و شام یکا سنگ مشام الفت و اتحاد را منبر گردانیده
و از غرور و فتوحات سرسبز و بی اندازه حاصل گشت الحق که در رفتار امکان و سرسبز بی اندازه
آتشچیان امریکه پسندیده گذشته گان زبان و آیدگان تواند بود و چون شیوه سستوده
محو الفت و التیام است که شمیم سبستان را سبک نیکو است و شیرازه کتاب خوشدلی و شاد گاه است
گیر و میگیر بعدیک و در مناسبه غایت بهینه شادمان فائق اینست را در نیمه حصول شادمان
منوره اند و در سلسله اشعار نیمه حاصل این کام است تمام میفرمایند یقین حاصل است که آن طعنه
ارباب دریافت که در شیوه و در سبک از نگین پیش و در هر هم پیش بهینه از ساسان
این طریق و در پیش اند به کارهای خیرین و در شصت و شصت این بنا به استوار خواهند
چون دستاورد سال نصف بود ایا بدوستان آمد و شد در میان فیما بین ایشان
تقیات بزر بود و تارک بس مردوت و یکا سنگ و شاید دوستی را این بکس زیبا
و این میراث خوش نام است لهذا بعضی از اجناس امیدار که تیار بود و مخصوص گشت مکتوب
از جانب قوریج با شسته آفر با سیمان بو زیر اعظم
خواندگار نوشته شده به یوسته را یحق دولت و اقبال و گمشن
حشمت و اجمال دستور اعظم و شیر شتم از رتخت صاحب غایت حضرت
یزدان رحمن و یوب نسائم عطف خالق انسان جهان است و در روزنامه شیرین کام

مجلس عالی وزارت
مجلس عالی معارف و اوقاف و صنایع
مجلس عالی عدالت
مجلس عالی دارالخوارزم

۱۶۵
پیشانی
مجلس عالی وزارت
مجلس عالی معارف و اوقاف و صنایع
مجلس عالی عدالت
مجلس عالی دارالخوارزم

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
و بعد
مجلس عالی وزارت
مجلس عالی معارف و اوقاف و صنایع
مجلس عالی عدالت
مجلس عالی دارالخوارزم

باشد بعد از ابد ای تخت اودیه و افیه و ارسال هر ایسه آئینه تکراره بر لوح بلایح
 میگرد که لغو است آنکه که میگوید الله و از طبعوا رسول و اولی الامر منکم بر سر هر فرد
 از افراد انسان اتمثال او امر سلطانین محدث آئین و اجتناب از نواهی با دشمنان
 سعادت قرین اجب لازم و فرض مستحکم است که در ضمن رعایت این معنی اطاعت خالق
 انس و جان فرمان پذیر باد و شاه دوران بوقوع آمده باشد چون بنابر مراعات فایده
 حال و عباد و امنیت و آسایش بلاد بساط دوستی و اساس مصاحبه نمایان باد و شایان
 طرفین سلطانین نمایندگان ستوده و افرشته و حشر شیع نقاض و خلاف بکل حکمت
 انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان آیند دولت ابد مدت از بیم نقص
 آئین و لا باز خواستندگان اشرف و اقدس علیه ترکیب امر که مناسبت آئین دوستی
 باشد نگردد و اگر خلاف ادائی از اگر او بداند که از خست طینیت همواره در صدد آزار
 و اضلال خلافت اند بظهور رسیده نا دیده و ناشنیده انگاشته اند و ایشانچه موجب
 زیاده و جریته آن عاقبت اندیش گشته بیشتر از مشیر سلسله جهان سفاسد شورش و
 رنج و مصیبتون القیقه نامه تعین الله من القیقه مدعوض باز خواست انشاء او و احراز
 یا آنکه درین اوقات نقی سلطان که یک از زمینداران اگر او سر سرشته نقشه و دست است
 مکرر بسیر راه تیار و مترو دین و آن آمده مبلغه خطیر از مال ایشان و معرض هتیب و غیا
 در آورده و چند روز پیش از تیغ بیدار و مقتول گردانیده با آنکه گوشال تیار و
 از ایادی تصرف آن کوته اند ایشان به مال به نیروی اقبال شوال مصون از اختلال

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مستند در دستور است بصورتیکه مبادی و اقلای این امر محمول بر نقص عمد میان گردد
و بعد کان این دولت محکم در صدور قطع وقوع او در زمانه مکرر در این باب بحکام این
سابق و لاحق این اعلام نموده مترصد آن میبودند که حکام و ان تبشیر باز خواست
آن خار را از راه سلمان قطع و منع نمایند تا امروز بعد از آنکه ببار اقبال عرض نموده تبشیر
شکست در مقام تادیب بر نیامده اند و اهل ایشان برین امر باعث زیاده ای حرات داشته
در میوه و دیگر ارجح است و ششیم امر ششیم نمود و ششیم کثیر از عباد الله را عصبه تیغ هلاک شده
بعضی از محمولات الکلی متعلقه اینچند و در امر معص من یضیع در آرد و اسباب احوال
نیاموده روز بروز بیشتر از پیشتر شود و خود سرس و مکر است و نمایان گردیده ششیم موارد است
میگرد و شاید که حکام جمیل القدر و ان چون در هر سال تجدید میباید بعد از بعضی مطالب که
ایشان را منظور باشد با عدم فرصت تبشیر و تادیب آن ناخود شناس تمام میباشند چون
جزئی از وقت و فریاد منفسد میگردد و در اینجای بسیار حال سرایت نموده بموجب مناسبات
عالمه مشغولند و اینجور خواهد بخت اند و راه حرف ارباب غرض حقیقت حال و راه معص
اعلان آورد که اگر از جانب نخت انتخاب و من مریغ او نخواهند نمود و در ششیم ششیم
که باین قیام نموده زیاده از این نگذار که در گزار تبشیر بهار ششیم عاری از آزار و تبشیر حکم گردد
و اگر خیالچه بعد از ششیم ششیم موانع سبیه کینه خواه آن طرف را فرصت سه استقام
این امر نباشد چون حقیقت واقع در معص من ابلاغ در آمده و یقین حاصل است
که احتمال نقص عمد را بنحاط راه نخواهند داد این چیز خواهد با سهل و جود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
۱۶۴
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
این کار نباشد
۱۲ الله خواهد
داد است فاعل
این کتب است
است ۱۰ و الله اعلم
بالحق

در مقامی یوسف در حق زلیخا و عاصی یارانه را در احیاء رسوم عاقبت در سنه ۱۱۵۵
 سیاحت نماید لهذا بود و بمشورت ذات شریفه یعنی مدد و مساعدت که بطور اتم
 یوسف بنده آفتابان یقوت بطرزست دل مشتاق که ساکن بیت اخضر شتبار
 بوده در بهتر از آمد بعد از آنست که بنور حدیقه دار السلام تشنه اسلم بهار
 صحت ذات ستوده آن سرگروه ارباب ریانت چون حدقه دیده اصحاب بنشین نور افروز
 محمود و از دست انداز خزان سر و مهری ایام ستورست امید که همواره
 از اصحابه عین الکمال در حسن حصین حسد زلفی محفوظ شایند حال مخلص
 بعین غنایت رحمان بوجه خنجر گذر است در بر و سه ترد است
 خاطر بسته در حصار توکل نشسته گوش بر آواز بمشرب غنیمت باشد و از بر
 دل بانه جوانیم دست آویز است نیز باشد بخاطر خیال میرسد که نقد فکری
 که درین ایام از سعدن طبیعت استخراج نموده بجای اصلاح خند ام
 رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود انچه نقشه گردید
 روانه بزم مر فور السور شد بزبور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام
 صحت مزاج و ارسال بر پیکر کان طبع و حاج مخلصان را درین منت خواهند داشت

کتابت که به حاجی علی خان سرو از آذربایجان نوشته

عرض مخلص صادق الولا آنکه بکفیدن لا انتها در مصیقت عدد و احصاء بخون

در مقامی یوسف در حق زلیخا و عاصی یارانه را در احیاء رسوم عاقبت در سنه ۱۱۵۵
 سیاحت نماید لهذا بود و بمشورت ذات شریفه یعنی مدد و مساعدت که بطور اتم
 یوسف بنده آفتابان یقوت بطرزست دل مشتاق که ساکن بیت اخضر شتبار
 بوده در بهتر از آمد بعد از آنست که بنور حدیقه دار السلام تشنه اسلم بهار
 صحت ذات ستوده آن سرگروه ارباب ریانت چون حدقه دیده اصحاب بنشین نور افروز
 محمود و از دست انداز خزان سر و مهری ایام ستورست امید که همواره
 از اصحابه عین الکمال در حسن حصین حسد زلفی محفوظ شایند حال مخلص
 بعین غنایت رحمان بوجه خنجر گذر است در بر و سه ترد است
 خاطر بسته در حصار توکل نشسته گوش بر آواز بمشرب غنیمت باشد و از بر
 دل بانه جوانیم دست آویز است نیز باشد بخاطر خیال میرسد که نقد فکری
 که درین ایام از سعدن طبیعت استخراج نموده بجای اصلاح خند ام
 رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود انچه نقشه گردید
 روانه بزم مر فور السور شد بزبور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام
 صحت مزاج و ارسال بر پیکر کان طبع و حاج مخلصان را درین منت خواهند داشت

کتابت که به حاجی علی خان سرو از آذربایجان نوشته
 عرض مخلص صادق الولا آنکه بکفیدن لا انتها در مصیقت عدد و احصاء بخون
 در مقامی یوسف در حق زلیخا و عاصی یارانه را در احیاء رسوم عاقبت در سنه ۱۱۵۵
 سیاحت نماید لهذا بود و بمشورت ذات شریفه یعنی مدد و مساعدت که بطور اتم
 یوسف بنده آفتابان یقوت بطرزست دل مشتاق که ساکن بیت اخضر شتبار
 بوده در بهتر از آمد بعد از آنست که بنور حدیقه دار السلام تشنه اسلم بهار
 صحت ذات ستوده آن سرگروه ارباب ریانت چون حدقه دیده اصحاب بنشین نور افروز
 محمود و از دست انداز خزان سر و مهری ایام ستورست امید که همواره
 از اصحابه عین الکمال در حسن حصین حسد زلفی محفوظ شایند حال مخلص
 بعین غنایت رحمان بوجه خنجر گذر است در بر و سه ترد است
 خاطر بسته در حصار توکل نشسته گوش بر آواز بمشرب غنیمت باشد و از بر
 دل بانه جوانیم دست آویز است نیز باشد بخاطر خیال میرسد که نقد فکری
 که درین ایام از سعدن طبیعت استخراج نموده بجای اصلاح خند ام
 رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود انچه نقشه گردید
 روانه بزم مر فور السور شد بزبور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام
 صحت مزاج و ارسال بر پیکر کان طبع و حاج مخلصان را درین منت خواهند داشت

برایان مسلم دانشمند است و از نیاجاست که خامه قاصربیان در صد و تعداد
انقلاب جدید و اوصاف جمیله بیایان آن عظیم الشان رفیع المارکان که
از مقوله گنجین دریا در جو دیو چون همچون بسیر است در سینه آید خاموشی
در مقام بیان امری که از روح لطیف نطق خلیج باشد نامش مناسب است
باشد چه آنچه در طو مار زبان گنجد غنچه سخن طرار زبان نیز باشد و او ای آن
می نماید و عطف غمان از انوار سب بیایان نمود و بر مرآت صغیر خویشید ضیا
که از مصقل عنایات خالق ارض و ساینده است نقش و منطبع خواهد بود که کسین بنو
از زمین قاصربیان بعد از بارش بطلان باران بیایان زبان بشکر احسان
و او ای شکر بر اقیانان بر نیسان کشت و داشت و درین صفت پوشیده نخواهد بود
که محیط جو آن حاو لطف عمیم راه گاه بهره مندی از دریافت حاصل نموده باشد
چه پاینده ترین این لطف غیر مترقب خواهد بود و غرق در یاسه عرق نخلت را اگر فراسخ
از دست و پا زدن حاصل آید جزید عاسی بقاسه ذات ستوده صفات و احوال
تویش ابحاث ازین بحر بیگانه آید امید که پیوسته و ساد و هنر و مستند بر و قدر
و مخلص پرور جو و ساسه گراسه فرین و ارسته بوده همواره محسوسه اشعاع
و در سینه نوازش شانه چهره سالی اظهار به باخراش مزاج و باج انجم اعتدال مریخ خاثر
کلال بر شحات حباب لطف لازمی شده بود و شرب این شکر عاف را اگر آن تریاق برز
نمی بود و حال برگزیدگان اشق فواش و شکر میبود که اسه دل حقیقت منزل آن

[illegible]

[illegible]

عالمیجا که با وجود و یگانگی و یکپارگی به از شهادت حد لکین است در ثبوت دعوی خلوص
عقیدت این اخلاص لکین کاسه خواهد بود چه خرید قتل خلوص عقیدت از دکان
ببر و نفعی که در گرد و کسادی کم شده باشد ثانی نشین خارق عادات مورد این حسنه
چنان قدر آن نداند و صحت ذات شریف چنین قدر دانسته را فوز عظیم شمارد
و بچند زبان از عده شکر فرد و صحت ذات کامله البجیات بلکه ملکات بیرون است
ساجد ببحرمان سرفروغ عصمت ظاهر است که این زاویه نشین کجمن از و را از آید
منسوبان آن عالیشان اما امکان بدرگاه سکه اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال
احضار نامه تقصیر شده باشد کم میم عدد آن خواهد خواست خاطر کسی را
فرد سلاست و دوستی که آن مرکز دایره کوته و سکه صفات بیجا میسازد
انسانیت توقع دارد که کوتاهاست این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر و یا مقلط
ست بعفو مقرر است با ستمار رسیدن شده جبر این کسر میفروده باشند آفاقا
با نشان از آفتاب و سایه تواند بود ادبی اطفال با و کاسته که نور خیر
نوشته اند ما را بحین کاری پیش میروند که به بنفیه بنفیه آید و بور آمد شیر و آن دوزخ
پیشوج بلاغت که از عین غامض و دوات آن منتخب و دوستان در نور آن آمد و نور
نشانندگان و او سه شوق را عذب با لبیان و رطب اللسان گردانید
چون شیم پیرهن که بعد از نشین یوسف موجب غضب اراسته و بهمان
میتواند کرد و نهالی انتقاش در اهتزاز آید اگر چه خشک سال و باغ نه در آن

[illegible]

کتب معتبره در طب
 کتب معتبره در فقه
 کتب معتبره در اخلاق
 کتب معتبره در تاریخ
 کتب معتبره در جغرافیه
 کتب معتبره در نجوم
 کتب معتبره در کیمیا
 کتب معتبره در صنایع
 کتب معتبره در ادب
 کتب معتبره در لغت

صفات حمیده و که دارند عادت نامه رعایتی که شایسته قدر و انی خدام عالی باشد و بگویند
 چون سطری از کتب بکیمه انقلح مکالمه غائبانه میتوانند بدین دو کلمه اکتفا نموده و سلا
 بوده کاسیاب سپند کسب که پشاه و روی خان بگریه گریه گریه گریه
 نوشته میبایست بهشتیاق آفتاب اشراق و در این خورشید استیلاق مانند کیم در
 دستاره سحر با دوسه گم گشتگان بود و طلمات حیرت باد بر آفتاب ضیا که
 کاشف غلغم استار از وجوه خوابا به اسرار و منبع و معدن لولو و لولو و لولو و لولو
 پوشیده و مانند که ستم خلیل الرحمن یعنی منحل ایقان زفرم عرفان افادت و فیصله است
 طویل مولانا ابریه که از جمله طلبه دار الشوری گیلانست بقصد طواف رکن ایمان کعبه مناجیه
 شعیبیه یعنی نجف اشرف اقدس و باقی اماکن مشرفه مقدسه احرام نایت حرم حرم غریبه
 و نجف و اتوال البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بآن علیجا و بقصد تعالی حرم خلعت
 که بابت جناب مقدس نقاب از دوا این راه بسبب حسن ایلالتا انعالیجا از خار و خنجر و
 راینرن مانند دل و باب حال از وسوسه نقصان نزال رفقه میباشند روانه گردیده چون
 افادت نیا به مشارالیه خلوت کرده خاطر را که از تابش آفتاب حاد کیم تشکده افروخته دارد
 بفرج یار گویان بر او سلاما علی ابریه حرم کشتن سحون با نور و از بار و دیو و بو
 منته ازین گلهای آتشی بهشاش سیده گاهی بنابر تقیاس بعضی از اشراقات ترویج و بیخانه
 ایشان بهشت بگمان اینکه رقیبه شکر اطرار اخلاص مخلص انجست ملازمان سامی نامی و ستم منظر
 و وسعت مشرب و در نقاب ایاب و خلی میتواند بود و خوشتر آن نمود که بدین لایحه اخلاص متوجه گران

۱۶۹
 کمالی است
 است لیسنا
 شدن از
 شده اقباس
 آن ابریه
 بر آب
 بچند
 بعضی
 ترو
 اس

[illegible]

ساعتی دو گرامی خوراک با کلسیم و پروتئین در روز به هر بار یک لیوان صندل یا صندل سفید و شیر شکر و صندل
 است پس چون که خون مطلوب باشد پس از آن
 یقین که ملازم را ملازم او ساخته که لازم باشد و موثر خواهد بود و فرموده است که آب این صندل

کتابی که بعالیما و عباتی علیینان سروا آفرمایمان نوشته شد

انسیج و اراسه وجود در کارگاه اسکان تجار زمین فروغ مقرران جانبۀ شرقیست

تکلیف است طفلان را انوار و قمار شب اندر روز و لیل و نهار را با بذل و فاسد است هر یک

در سال کنان ربع خورشیدان با تمام میرساند و دست و دین و باز و شکست و پاپه آمدگا

و این غایت میزبانان را به پاس بیان حال حال مردم

والاستقام مع الحق والامكان مع الحق والامكان مع الحق والامكان مع الحق

کمالیہ کے لئے ایک خاص طور پر ڈیزائن کیا گیا ہے۔

اور اس کے بارے میں کہ ان کے بچے بڑے ہو کر ان کے لئے کیا کریں گے۔

رامانا باو سر لوج عرصہ سے گھاڑی کے درختوں کے اس خواص کے تحت کھڑے ہوئے۔

ایمان و فکر خالص و در پی اوست که استغنی و غنا سازد که آما و حقیقت

اسب اولاد و عجائب آثار که بطریق خرق عادت و رسوالت زمان و غیره است

چونش و در پاسه آنچه به کار به بنفراست گل یوم به سینه شانه ز خوشن بو

میں نے شکستہ ہو کر ان دھڑکتے ہوئے سینوں میں راس نہک جولاہی درگاہ

نور تجرید بر وجه و متغیر در این استار عدید نماند یا یکیشاید و نماندیم بر سر شانه از

